

تصویر ابو عید الرحمن کردی

کورتهیهک له مهر زمان و دهستوری فارسی

له گهژ راقه و شه رحی بابتهکان و
مانای ووشه قورسهکان

بو ناره زوو مه ندانی فیریوونی زمانی فارسی

منتدی إقرأ الشافعی

تألیف: د. مهرداد شافعی - ویرایش: مهرداد شافعی

www.iqra-ahlamoneda.com

نامه کردن و دانسی

جهمه کهریم عارف

2000

کورتیه ک له مهر زمان و دهستوری فارسی

له گهڼ راقه و شهرحی بابه ته کان و
مانای ووشه قورسه کان

بو ناره زوومه ندانی
فیربوونی زمانی فارسی

ناماد گوردن و نالانی
حمه گانریم تلوف

❖ کورته‌یه‌ک له‌مه‌ر زمان و ده‌ستوری فارسی

❖ نامه‌ده‌کردن و دانانی همه کریم عارف

❖ نه‌خشه‌ی به‌رگ: محمه‌ده‌قادر

❖ هونه‌رکاری ناومه‌ه: کاوه فاروق

❖ بیت‌چنین: سه‌نگه‌ر سنوویی

❖ تیراز: ۱۰۰۰ هه‌زار دانه

❖ چاپی یه‌گه‌م ۲۰۰۰

❖ چاپخانه‌ی وه‌زاره‌تی روشنبیری

❖ نرخ، ۱۵، دینار

ژماره‌ی سه‌بارده (۱۶۸) سالی ۲۰۰۰

بہو نہ دانہ سے مارہ زردی سے خیر بودی زبانی فارہیں

دو دایہ نہ وہ سے تینہ کہی • کور نہ یک لہ پر زمانے و
 دہ سنوری فارہیں • م • ہوتیرہ وہ • دہ • دہ سے نہ و
 راستہ یہ بلکہ کہ نہ آتینہ مسودہ کیہ باقی بہ و کہمانہ
 دہ کہ تینتینہ بہ تا یہ کہ لہ کور د زمانے کہ مارہ زردی
 خیر بودی فارہیں • لہ • لہ مارہ یہ کی دیا ریکرودا

د • یوسف شریف
 سرکاری ہستوار خانہ
 کولتیرہ ماداب
 ۱۹۹۹/۱۰/۱۹

کورته‌یه ک له‌مه‌ر زمان و ده‌ستوری فارسی

له‌گه‌ل راله و شهرچی باهه‌ته‌کان به‌ژناره‌زوومه‌ندانی فه‌ریونی زمانی
فارسی
ناماده کردن و دانانی همه که‌ریم عارف
۱۹۹۵

این کتاب را...

خواننده گرامی.

... هیچ تصور نمی‌کردم که زمانی به کار تهیه و تالیف کتابی درباره، زبان و دستور بپردازم، چون میدانم علاوه بر سختی و دشواری کار که ممکن است اینجانب از پیش برنیاید، اشتغالات فراوان نیز گریبان گیرم هست و فرصت انجام دادن اثر با ارزش و بی‌کم و کاست را، که چشمداشت حقیر است از من سلب نماید.

بهرحال، هنگامیکه سازمان «کومه‌له‌ی هیوای عراقی» در روز ۱۹۹۵/

۲/۱۱ یک دوره آموزشی چهل ساعتی را برای دوستداران زبانهای

فارسی، ترکی، انگلیسی... گشودند، مرا برای تدریس زبان شیرین

فارسی فرا خواندند که واقعا در وهله اول دُچار شگفتگی شدم و

نمیدانستم چه پاسخی به آنها بدهم. از یک سو خوشحال شدم که این

افتخار بزرگ را نصیب من می‌گردد و البته نمی‌خواستم از دستش بدهم و

از سویی دیگر ترس از همه جا به رویم یورش می‌آورد و مرا متردد

می‌ساخت که مبادا از عهده این کار بسیار حساس بونمایم... من ماندم

و تصمیم گرفتم، زیر بار بروم یا خیر؟ اگر تصمیم گرفتم، کاری باشد

مشکل، زبان و تدریس آن بسیار مشکل تر است. آن نیز در ظرف فقط

چهل ساعت که مدتی است بسیار کوتاه، زیرا برای آموختن هر زبانی باید

دست کم سه مرحله فشرده را پشت سر هم گذاشت. مرحله تدریس آواها،

مرحله بررسیهای صرفی و تجزیه، که شامل بررسی کلمه‌ها بطوری انفرادی

و خارج از جمله می‌باشد. و مرحله بحثهای نحوی که کلمه‌ها را در داخل

جمله و رابطه آنها را باهم مورد بررسی قرار میدهد.

بهر حال تصمیم را گرفتم، پیش خود گفتم: ترس برادر مرگ است، بگذارش کنار... راه هر چقدر دراز و طولانی باشد به گامی آغاز می‌شود. نگذار ترس از عزم جزمت بکاهد. مهم اینست که در مدت این چهل ساعت بیشترین آموختنیهای مفید را به نوآموزان و دوستداران زبان پارسی بیاموزی. هرچه با خود اندیشه کردم که این مدت کوتاه با بهترین وجه استثمار کنم، بدین نتیجه رسیدم که راهی نیست جز اینکه هر دو مرحله اول و دوم ذکر شده را بطوری فشرده باهم آمیخته و مطالب نحوی را، جز حداقلش به فراموشی بسپارم.

اینک پس از چهل ساعت کار کردن جدی و مطالعه منابعی که در دست بوده‌اند، این اثر کم ارزش و ناقابل بصورت عجولانه‌ای فراهم گشته است، که یقین دارم از نقایص و لغزشها و عیبها خالی نمی‌باشد. امید است که صاحب نظران و دانشگران و فضلا با نظرات و انتقادات و پیشنهادات خویش مرا یاری دهند و کتاب را غنی و نقایص آنرا بر طرف سازند و مرا منتبار خویش سازند.

در خاتمه امیدوارم که این اثر راهی به دهی برده باشد و راهنمای قابل اعتمادی باشد برای دوستداران زبان پارسی و همه علاقه‌مندان به آموختن آن.

موفق باشید
حمه‌کریم عارف
۱۹۹۵/۳/۲۴

بنام خدا
 ای نام تو بهترین سرآغاز
 بی نام تو نامه‌کی کنم باز
 ای یاد تو مونس روانم
 جز نام تو نیست بر زبانم
 هم قصه، ناغموده دانی
 هم نامه، نانوشته خوانی
 از ظلمت خود رهاییم ده
 با نور خود آشناییم ده
 «نظامی»

توضیحات

* حکیم نظامی گنجه‌ای از شاعران بزرگ ایران است که در قرن ششم هجری قمری زیسته است.

نام: ناو	مونس: یار، هاوشین، هاودهم
بهترین: باشترین	جز: جگه له
سرآغاز: سه‌ره‌تا	زبان: زمان
نامه: کتیب	ناغموده: نهیانی
کنم باز: بکه‌مه‌وه	از ظلمت خود: له تاریکی و
خویه‌سندی	و خویه‌رستی رزگارم
بکه.	

مختصری در مورد دستور زبان فارسی و الفبای آن.

* دستور زبان چیست؟

- دستور زبان، دانشی است که به ما درست گفتن و درست نوشتن را می‌آموزد. دستور زبان معمولاً در دو بخش مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد:

۱- بحث صرفی «تجزیه»

۲- بحث نحوی «ترکیب»

بحث صرفی «تجزیه»

اگر کلمه را در خارج از جمله به طوری انفرادی مورد بحث و گفتگو قرار دهیم، می‌گوییم کلمه را تجزیه کرده‌ایم.

بحث نحوی «ترکیب»

اگر کلمه را در داخل جمله و رابطه آنها را باهم که معنی و مفهوم واحدی به ذهن القا می کند در نظر بگیریم می گوئیم بحث نحوی «ترکیب» صورت گرفته است.

حالا به جمله زیر توجه کنید که چگونه آنرا تجزیه و ترکیب می شود.

ترکیب	تجزیه
نهاد، مسند الیه	زندگی: اسم صریح، حاصل مصدر
	مفرد، معنی، مشتق
مسند	کوشش: اسم صریح، اسم مصدر
	مفرد، معنی، مشتق
رابطه	است: فعل ربطی مضارع اخباری
	سوم شخص مفرد

هر زبان برای گفتن و نوشتن نیازمند به واژه هایی است. هر واژه نیز از تعدادی حروف تشکیل یافته است. در زبان فارسی تعداد «۳۳» حرف بکار میرود که عبارتند از

ا - ب - پ - ت - ث - ج - چ - ح - خ - د - ذ - ر - ز - ژ -
 س - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ف - ق - ک - گ - ل - م -
 ن - و - ه - ی.

از این ۳۳ حرف، حرفهای: ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، مخصوص زبان عربی است که وارد زبان فارسی گشته است.

و حرفهای: پ، چ، ژ، گ ویژه زبان فارسی است.

بقیه حرفها بین زبان فارسی و عربی مشترک است. الفبای فارسی دارای چهار شکل است.

۱- مفرد مثل (ب)

۲- اول مثل (پ)

۳- وسط مثل (ج)

۴- آخر مثل (ب)

و شش حرف «د، ر، ز، ژ، ذ، و» به صورت مفرد نوشته می شوند

پادآوری

۱- واء معدوله: حرف «و» گاهی نوشته می‌شود ولی خوانده نمی‌شود و آنرا «واو معدوله» می‌گویند. مانند: خواب = خاب. خوار = خار. خویش = خیش

پیش از «واو معدوله» همیشه حرف «خ» و پس از آن یکی از حرفهای ا، و، ز، ش، ن، ه، ی می‌آید. مانند:

اگر پس از «واو معدوله» حرف «الف» بیاید، «واو» به صدای «الف» خوانده می‌شود. مانند: خواب = خاب.

اگر پس از آن «ی» قرار بگیرد «واو» به صدای «ی» خوانده می‌شود. مانند:

خویش = خیش.

۲- های ملفوظ و غیر ملفوظ

آ - «ه» ملفوظ آنست که نوشته و خوانده می‌شود، در اول و میانه و آخر کلمه در می‌آید. مانند: هوش. شهر. گاه.

ب - «ه» غیر ملفوظ آنست که نوشته می‌شود اما خوانده نمی‌شود و فقط در آخر کلمه در می‌آید. مانند: زنده، مرده، خنده، تشنه، گرسنه، گریه.

ج - حرف «ة» که ویژه واژه‌های عربی است، در زبان فارسی گاهی مانند «ه» غیر ملفوظ نوشته و خوانده می‌شود. مانند: جمله، نقشه، خیمه.

و گاهی بصورت «ت» نوشته و خوانده می‌شود. مانند: مرحمت، تسلیت، عزت:

د - کلماتی را که به «ه» غیر ملفوظ ختم می‌شوند، هرگاه «ی» مصدری به آنها افزوده شود «ه» به «گ» بدل می‌شود. مانند: زنده = زندگی. تشنه = تشنگی. گرسنه = گرسنگی.

ه - کلمه‌ای که به «ه» غیر ملفوظ پایان یابد هرگاه به کلمه دیگری اضافه شود علامت همزه روی «ه» گذارده می‌شود و به این صورت نوشته می‌شود.

کرده، او. گفته، من. نوشته، شما.

توضیحات

دانش «دانش»: زانست

گفتن «گفته‌ن» : ووتن
 نوشتن «نیتفن شتهن» : نووسین.
 می‌آموزد «می‌ناموزه‌د» : فترده‌کا
 زیان «زه‌بان» : زمان
 بخش «به‌خش» : به‌ش
 برسی «به‌ررتسی» : باس، لیتکولینه‌وه
 زندگی «زینده‌گی» : ژیان
 واژه «ولژه» : ووشه
 نیازمند «نیازمهند» : پیترست
 بکار میرود «بیتکار می‌رموه‌د» : به‌کار ده‌بری
 ویژه «ویژه» : تایبته
 خواب «خاب» : خه‌و
 خوار «خار» : زه‌لیل و داماو
 خویش «خیش» : خزم، خویش
 خواندن «خاندنه‌ن» : خوتندن
 مانند «مانده‌ن» : وه‌کو
 گاهی «گاهی» : هه‌ندی جار
 گاه «گاه» : جار
 نوشته می‌شود «نوشته می‌شه‌وه‌د» : ده‌نووسری
 پیش «پیش» : پییش
 پیشوند «پیشونده‌ن» : پییشگر
 می‌آید «می‌نایده‌د» : دی
 آخوند «ناخونده‌ن» : مه‌لای شیعه
 خواهش «خاهش» : تکا
 پس «په‌س» : پاش
 پسوند «په‌سوه‌ند» : پاشگر
 صدا «سیدا» : ده‌نگ
 میانه «میانه» : ناوه‌راست
 تشنه «تیشنه» : تینو
 گرسنه «گوروسنه» : برسی

تشنگی «تشنه‌نگی»: تینوتی

گرسنگی «گورسنگی»: برسیتی

پایان «پایان»: کوتایی

پایان یابد «پایان یابد»: کوتایی بن

بدین صورت «به دین سوره»: به مجوره

صورت «سوره»: دهم و چاو

پارسی «پارسی»: فارسی

کدام «کودام»: کامه

جرینها

۱- الفبای زبان فارسی چند حرف است؟

۲- الفبای ویژه زبان فارسی چند حرف است؟

۳- الفبای مشترک زبان پارسی و عربی کدام است؟

۴- الفبای مخصوص زبان عربی کدام است؟

جمله

انسان همیشه مقصود خود به صورت جمله بیان می‌کند. هر گاه کلماتی چند کنار هم قرار بگیرند و معنی و مفهومی را برسانند آنرا جمله نامند. مانند: آزاد آمد.

کردستان عزیز، میهن ماست.

چهل سال درس خواندم در نزد روزگار

تا گشت روزی من سیه و موی من سفید

جمله از نظر محتوا و موضوع بر دو نوع است:

۱- جمله فعلیه:

آنست که دارای فعل تام باشد. مانند

دیروز	آزاد	نوزاد را	در خیابان	دید
قید	فاعل	مفعول	متمم فعل	فعل تام

جمله، اسمیه:

آنست که دارای فعل ربطی باشد. مانند:

دل آینه دلهاست.

خدا	از دلها	آگاه	است
مسندالیه	متمم فعل	مسند	رابطه

جمله از نظر ساختمان به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱- جمله ساده

آنست که دارای یک فعل باشد و معنی و مفهومی را برساند. مانند:

مارگزیده، از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

سرم درد می‌کند.

۲- جمله ناقص:

آنست که معنی آن تمام و کامل نباشد. و نیاز به فعلی دارد تا معنی آن کامل شود.

اگر زبان پایستد....

۳- جمله مرکب:

آنست که بیش از یک فعل داشته باشد. مانند:

چو باز آمدم، کشور اسوده دیدم «سعدی» (آمدم) و (دیدم) هر دو فعل هستند.

یادآوری:

در جمله، بالا بیش از یک فعل وجود دارد و دو نوع جمله نیز وجود دارد. یکی را جمله پایه و دیگری جمله پیرو می‌گویند.

جمله پایه:

آنست که غرض و مقصود اصلی گوینده را برساند.

جمله پیرو:

آنست که برای تکمیل جمله پایه می‌آید.

در جمله بالا:

چو باز آمدم. جمله پیرو است

کشور اسوده دیدم. جمله پایه است.

توضیحات

رساندن «رساننده»: گه یاندن

معنی و مفهوم «معنا و مفهوم»: و اتاو چه مک

آمد «نامه»: هات

میهن «میهن»: ولات، نیشتمان

مو «مو»: قژ

سیه، سیاه «سیاه»: رهش

سفید «ستفید» : سپی
 روز «روز» : رۆژ
 خیابان «خیابان» : شه قام
 دید «دید» : بینی
 آینه «آینه» : ناوینه
 دل «دل» : دِل
 مارگزیده «مارگه زیده» : مارانگهسته
 ریسمان «ریسمان» : گوریس، پەت
 می ترسد «می ترسه د» : ده ترسیت
 سردرد «سەر دهر د» : ژانه سەر
 بایستد «بیهسته د» : بوهستی بی نیسته د
 بیش «بیش» : زۆر، زیاد
 بیشتر «بیشتر» : زۆتر، زیاتر
 کشور «کشوه» : ولات
 جمله، پایه «جۆملتی تی پایه» : شارسته
 جمله، پیرو «جۆملتی تی پهیرهو» : پارسته
 آسوده «ناسوده» : نارام، هیدی، ناسوده
 داستان «داستان» : چیرۆک
 پرسش «پۆرسش» : پرسیار
 سپس «سپهس» : پاشان
 پاسخ «پاسۆخ» : وهلام
 درست «دۆرۆست» : راست
 چرا «چیرا» : بۆچی
 بزرگ «بۆزۆرگ» : گهوره
 کند «کۆند» : خاو، سست
 رشد «رۆشد» : گهشه کردن، زیاد کردن
 خیلی زود «خیلی زود» : زۆر زوو
 کنار «کینار» : ته نیشته، پال، کهنار، رهخ
 مادر «ماده» : دایک
 پس «پهس» : نه دی، کهواته

شما «شوما» : نثوه، تو
 خندیدن «خه ندیده ن» : پتکه نین
 حرف «حرف» : قسه
 گوش کردن «گوش که رده ن» : گوئی گرتن
 رسیدن «رتسیده ن» : گه یشتن
 آن «نان» : نه وه
 این «نین» : نه مه
 قد «قده» : بالا، به ژن
 ناگهان «ناگه هان» : له پر
 غول «غول» : دیو
 بلند «بۆلند» : به رز
 ساختمان «ساختمان» : بینا
 بچه «به چی» : زاروک، مندا
 چطوری «چ ته وری» : چون
 می سازد «می سازه د» : دروست ده کا
 دیگر «دیگر» : نیدی
 آدم «ناده م» : بنیاده م، مروث
 تمین

داستان زیر را بخوانید و جمله هایی که در آن بکار رفته است جدا کنید.
 چرا آدم بزرگها بزرگ نمی شوند؟

از : مرگان شیخی
 سارا دلش می خواست خیلی زود بزرگ شود. هر روز کنار مادر می ایستاد
 و می گفت:
 - مادر، پس من کی اندازه شما می شوم؟
 مادر می خندید و می گفت:
 - باید صبر کنی، به حرفهایم گوش کنی، تا وقتش برسد.
 آن روز سارا کنار مادر ایستاده بود، قدش را با مادر مقایسه می کرد.
 ناگهان پرسید:
 - مادر شما چرا بزرگ نمی شوید؟
 راستی آدم بزرگها چرا بزرگ نمی شوند؟

اگر همه تا آخر عمر رشد می‌کردیم، به اندازه غول می‌شدیم. قدامان به بلندی یک ساختمان می‌رسید. ولی رشد فقط تا سن «۲۰» بیست سالگی است. هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید، تا دو سالگی به سرعت رشد میکند، بعد از دو سالگی رشدش کند می‌شود، بعد دوباره در سن ۱۲-۱۳ سالگی بسرعت بزرگ می‌شود. شاید بپرسی چطوری؟

رشد به وسیله هورمون انجام می‌گیرد. هورمون‌ها موادی هستند که در بدن ساخته می‌شوند. بدن فقط تا سن بیست سالگی این هورمون‌ها را می‌سازد. بعد از آن دیگر این هورمون ساخته نمی‌شود، به همین خاطر آدم بزرگها دیگر بزرگ نمی‌شوند.

پرسشها

- ۱- سارا، دلش چه می‌خواست؟
- ۲- چرا آدم بزرگها، بزرگتر نمی‌شوند؟
- ۳- رشد بدن به چه وسیله‌ای انجام می‌گیرد؟
- ۴- بچه، در چه سالی بسرعت رشد میکند و کی رشدش کند میشود؟

* * *

مصدر «چاوگ»

مصدر آنست که انجام دادن کار، یا بیان حالتی را، بدون آنکه زمان و شخص در آن منظور باشد، بنماید. علامت آن «دن» یا «تن» است، که اگر «ن» را از آخرش برداشته شود، فعل ماضی ساده به دست آید. مانند:

دیدن - ن = دید	خوردن - ن = خورد
خریدن - ن = خرید	بردن - ن = برد
فروختن - ن = فروخت	نوشتن - ن = نوشت

اقسام مصدر

۱- مصدر اصلی: «چاوگی بنجی»
آنست که در اصل مصدر باشد. اگر به ریشه فعل ماضی مطلق «ن» افزوده شود، مصدر اصلی به دست می‌آید و علامت آن «دن» یا «تن» است.

بدین پنج روز اقامت مناز
بانديشه تدبیر رفتن بساز «سعدی»

- ۲ - مصدر جعلی «ساختگی»: چاوگی ده‌ستکرد و دروستکراو.
آنست که در اصل مصدر نبوده است، بلکه با افزودن «یدن» به آخر کلمه، فارسی یا عربی بدست آمده است. مانند:
- فهم + یدن = فهمیدن. جنگ + یدن = جنگیدن
ناز + یدن = نازیدن. رقص + یدن = رقصیدن
- ۳ - مصدر بسیط «ساده»: آنست که پیش از یک کلمه نباشد. مانند:
سوختن، آموختن، پختن آمدن.
زمن عاشقی باید آموختن - که هرگز غینالم از سوختن «حافظ»
- ۴ - مصدر مرکب:
آنست که پیش از یک کلمه باشد. مانند:
دوست داشتن، گوش دادن. راه رفتن.
منم که شهره، شهرم به عشق ورزیدن
منم که دنیا نیالوده‌ام به بد دین «حافظ»
- ۵ - مصدر مرخم یا مخفف:
آنست که «ن» مصدری از آخر آن برداشته شود ولی همچنان دارای معنی مصدری باشد. مانند:
از نشست و برخاست با بدان بهره‌یز
از رفت و آمد خسته شده‌ام.
- ۶ - مصدر دومی:
بعضی از افعال در زبان فارسی دو مصدر دارند مثل: (خفتن، خوابیدن)
(رستن، روئیدن)، (گشتن، گردیدن).
- توضیحات**
- شاید «شایه‌د»: ره‌نگه، له‌ویه، شایه‌د
برداشته شود «برداشته شده‌د»: هه‌لجیئی، لا‌بیری
دیدن «دیده‌ن»: دیتن
فروختن «فروخته‌ن»: فروشتن
خریدن «خریده‌ن»: کرین
خوردن «خورده‌ن»: خواردن
بردن «بورده‌ن»: بردن
افزوده شود «نه‌فزوده شده‌د»: زیاد بکری، اضافه

مناز «مناز» : مەنازئ
 اندیشه «نەندیشه» : بیر
 رفتن «رەفتەن» : روشتن
 نباشد «نەباشەد» : نەبێ
 سوختن «سوختەن» : سوتان
 آموختن «ئاموختەن» : فێر بوون
 پختن «پوختەن» : لێنان بوو خواردن
 باید «بایەد» : دەبێ، پێویستە
 غینالم «نێمی نالم» : نا نالینم
 دوست داشتن «دوست داشتن» : خوش وێستن.
 راه «راھ» : ری
 شهره «شۆھر» : بە نامی
 شهر «شەھر» : شار
 عشق ورزیدن «عیشق وەرزیدەن» : ناشتینی
 بد دیدن «بەد دیدەن» : خراپ دیدن
 نهالودهام «نەيالودهەم» : نەم لەوتاندوو
 رفت و آمد «رەفت و ئامەد» : هاتوچۆ
 خسته «خەستە» : ماندوو
 بدان «بەدان» : خراپان
 بهرهیز «بێپەرھیز» : پارێز بکە
 نشست و برخاست «نیشەست و بەرخاست» : هەلسوکهوت.
 خر «خەر» : گوێدرێژ
 پوست «پوست» : پێست
 شیر «شیر» : شیر
 پیدا کرد «پێیدا کەرد» : دۆزی یەو، پەیدای کرد
 پوشید «پوشید» : پۆشی، لەبەری کرد
 ده «دە» : دی
 مردم «مەردۆم» : خەلکی
 همه «هەمی» : هەمووان
 پشت «پوشت» : پشت

بار «بار» : بار
 شنیدند «شنیدند» : ژنه و تیان، گوئیان لی بوو
 دانستند «دانسته‌ند» : زانیان
 پالان «پالان» : کورتان، کویان، پالان
 عرعر خر «عرعره ری خر» زه‌ری کهر.

قرین

حکایت زیر را بخوانید و فعلهایی را که در آن به‌کار رفته مشخص کرده و سپس آنها را به مصدرشان برگردانید.

خر در پوست شیر

خری پوست شیری پیدا کرد. آنرا پوشید و گمان کرد که شیر شده است. روی به ده آورد، مردم همه فرار کردند. خر خوشش آمد و پیش خود گفت: دیگر کسی جرات نمی‌کند بار به پشت من بگذارد. لذا آسوده زندگی خواهم کرد. بهتر است نهری هم بکشم که بیشتر بترسند و آوازش را سر داد.

مردمان ده همینکه عرعر خر را شنیدند، دانستند که شیر نیست. آمدند. پوست شیر را از پشتش برداشتند و پالان بر دوش گذاشتند.

پرشها

۱- چرا، خر روی به ده آورد؟

۲- خر، برای چه نهر کشید؟

۳- نویسنده چه منظوری در پشت این حکایت نهاده و چه پندی به ما

میدهد؟

* * *

ملاحظات چند درباره مصدر و تفرعات در فعل امر و مشتقات آن:

همیشه قبل از علامت مصدر، یکی از یازده حرف «زمین خوش فارس» یا «شرف اموزی سخن» می‌آید و این حروف بیشتر در فعل امر و مشتقات آن به قرار زیر تغییر می‌کنند:

۱- «ز» به حال خود باقی می‌ماند.

فعل امر

مصدر

بزن

زدن «لیدن»

۲- «م»: حذف می‌شود.

فعل امر

مصدر

آمدن «نامه‌دهن» هاتن
 یاد آوری: از حروف «ز» و «م» بیش از این دو ساخت یافت نمی‌شود.
 ۳- «ی» حذف می‌شود

فعل امر

مصدر

تاییدن «تابیده‌ن» پرشنگردان
 رسیدن «رتسیده‌ن»: گه‌یشتن
 پاشیدن «پاشیده‌ن»: پرژان

استثنا

بیافرین «نافه‌ریده‌ن» خولقاندن.
 گزیدن «گوزیده‌ن» هه‌لبراردن
 چیدن «چیده‌ن»: هه‌لچنین.
 دیدن «دیده‌ن»: بینین
 ۴- «ن» به حال خود باقی میماند

فعل امر

مصدر

بکن «که‌نده‌ن» هه‌لکه‌ندن
 بران «راندن»: ناژوتن
 بخوان «خوانده‌ن» خوتندن
 ۵- «خ» به «ز» بدل شود.

فعل امر

مصدر

ببیز «بیخته‌ن»: له‌بیژینگدان
 بنواز «نواخته‌ن» سازلیدان
 بینگیز «انگیخته‌ن» نه‌نگیخته‌ن وروژاندن، هاندان

استثنا

شناس «شیناخته‌ن» ناسین
 بفروش «فروخته‌ن»: فروشتن
 بگسل «گوسیخته‌ن»: پچران
 ببز «پوخته‌ن»: لیتان

در مصدر «پختن» اگر چه «خ» به «ز» بدل شده‌است ولی چون در اصل کلمه تغییر حاصل شده، جزو مستثنیات محسوب شده.

۶- «و» به «الف» بدل می‌شود و بعد از آن بیشتر «ی» افزوده می‌شود.

مصدر	فعل امر
ستودن «ستوده‌ن» ستایش کردن	بستای
پیمودن «پتیموده‌ن» پیتوان، رتکردن	بپیمای
آندودن «نهندوده‌ن» سواغ دان	بپندای
نمودن «ننموده‌ن» نواندن	بنمای
آلودن «نالوده‌ن» لهوتانندن، تیکه‌ل کردن	بیالای

استثنا

مصدر	فعل امر
بودن «بوده‌ن» بوون	باش
غنودن «غنونده‌ن» پالکهورتن	بغنو
دروودن «دوروده‌ن» دروینه	بدرو
شنودن «شینوده‌ن» بیستان	بشنو

۷- «ش» اگر بعد از الف بیاید به «ر» بدل شود:

مصدر	فعل امر
انگاشتن «نینگاشته‌ن» خه‌یالکردن	بینگار
پنداشتن «پینداشته‌ن» خه‌یالکردن	بپندار
گذاشتن «گوزاشته‌ن» دانان	بگذار
داشتن «داشته‌ن» هه‌بوون	دار

در فعل امر «داشتن» امروز به جای «دار»، «داشته باش» به کار برده می‌شود.

«ش» اگر پس از الف نباشد، قاعده کلی ندارد.

مصدر	فعل امر
رشتن «رتشته‌ن» رشتن	بریس
گشتن «گهشته‌ن» گه‌ران	بگرد
نوشتن «نوتشته‌ن» نویسن	بنویس
کشتن «کوشته‌ن» کوشتن	بکش

۸- «ف» به «ب» تبدیل می‌شود:

فعل امر	مصدر
بیاب	یافتن «یافتهن» دۆزینهوه
بتاب	تافتن «تافتهن» پرشنگدان
بشتاب	شتافتن «شتافتهن» ختیراگردن
بفریب	فریفتن «فریافتهن» خهله تاندن
بروب	روفتن «روفتهن» مالین

استثاء

فعل امر	مصدر
بپذیر	پذیرفتن «پهزیروفتهن» پیتشوازی کردن
بشکاف	شکافتن «شیکافتهن» دران ندن یان قهلاشتن ، درزتی بوون
برو	رفتن «رهفتهن» رۆشتن
بخفت	خفتن «خوفتهن» خهوتن
بکاو	کافتن «کافتهن» درز بردن
	۹- «الف» حذف می شود

فعل امر	مصدر
بایست	ایستادن «نیستادهن» وستان
بفرست	فرستادن «فرستادهن» ناردن
بیفت	افتادن «نوفتادهن» کهوتن
بنه	نهادن «نیهادهن» دانان

استثاء

فعل امر	مصدر
بده	دادن «دادهن» دان
بستان	ستاندن «سیتاندهن» سهندن
۱۰- «و» به حال خود باقی می ماند و گاهی پیش از آن الف؟؟ می آید.	

فعل امر	مصدر
بپاور	آوردن «ئاوردهن» هیتان.
بپازار	آزردن «ئاژوردهن» نازار دان
بسیار	سپردن «سپتپۆردهن» سپاردن

فعل امر

مصدر

بمیر

مردن «مورده‌ن» مردن

بیر

بردن «بوردن» بردن

بکن

کردن «کوردن» کردن

در «بردن» اگرچه «ر» به حال خود باقی مانده ولی چون در اصل کلمه تغییر حاصل شده است، جزء مستثنیات محسوب گردیده است.

۱۱- «س» اگر ماقبل آن مضموم باشد به «و» بدل میشود و گاهی بعد از آن «ی» افزوده میشود.

فعل امر

مصدر

بجوی

جستن «جوستن» گه‌ران، تاقیب

بشوی

شستن «شوستن» شوردن

بروی

رستن «رؤستن» روان، چه‌کمره کردن

و چون ماقبل «س» مضموم نباشد در چهار مثال زیر به «ه» بدل گردد.

بگاه

کاستن «کاستن» کم کردن

بره

رستن «ره‌ستن» رزگار برون

بخواه

خواستن «خاستن» ویستن

بجه

جستن «جه‌ستن» رزگار برون

و در هشت مثال حذف شود:

بزی

زیستن «زیستن» ژیان

بدان

دانستن «دانیستن» زانین

بپیرای

پیراستن «پیراستن» رتک و پتک کردن

بگری

گریستن «گریستن» گریان

بیاری

آراستن «آراستن» رازانه‌وه

بمان

مانستن «مانیستن» لی‌چون

بتوان

توانستن «ته‌وانیستن» توانین

بیار

یارستن «یاره‌ستن» یارم‌تی دان

فعل امر «ماندن» و «مانستن» در صورت یکسانند ولی در معنی مختلفند، مانند

در خانه میماند « له ماله وه ددمیتته وه »
 به پدرش می ماند « له بابی ده چی »

* * *

فعل «کنش»

فعل: کلمه ایست که بر وقوع کاری در یکی از زمانهای گذشته
 «ماضی» اکنون «حال» و آینده «مستقبل» دلالت کند. مانند:

۱- عبدالله گوزان از مردم سلیمانیه بود. گذشته

۲- زمین به دور خورشید میگردد. اکنون

۳- آزاد خواهد رفت. آینده

بنا به تعریف بالا هر فعل باید در برگیرنده سه مفهوم اصلی باشد:

۱- کار یا حالت

۲- زمان

۳- شخص «انجام دهنده کار»

مانند فعل «رفت» که هر سه مفهوم بالا را در بردارد.

۱- رفتن کار و حالت.

۲- مفهوم زمان در این فعل «گذشته» است.

۳- معنی شخص نیز چنانکه از معنای فعلی پیداست «او» میباشد.

بطوریکه از تعریف فعل آشکار شد، یکی از مفهومهای اصلیش،

شخص انجام دهنده، کار است که فعل به آن نسبت داده میشود. این

اشخاص در زبان فارسی به شش صورت ظاهر میشوند و آنها را ضمائر

شخصی گویند.

مفرد	جمع
من	ما
تو	شما
او، وی	ایشان، آنها
اول شخص «گوینده» متکلم	
دوم شخص «شنونده» مخاطب	
سوم شخص «غائب»	

مفرد — من رفتم. تو رفتی. او رفت

جمع — ما رفتیم. شما رفتید. ایشان رفتند.

در اینجا بحثی از شناسه به میان بیاید.

* * *

اقسام فعل از نظر زمان

فعل از جهت زمان بر سه قسم است.

۱- فعل گذشته «ماضی»

۲- حال «مضارع»

۳- آینده «مستقبل»

فعل ماضی:

آنست که بر واقع شدن کاری در زمان گذشته دلالت کند. مانند:

مفرد - من آمدم. تو آمدی. او آمد

جمع - ما آمدیم. شما آمدید. ایشان آمدند.

فعل ماضی پنج نوع است:

۱- ماضی مطلق «ساده»

آنست که بر روی دادن کاری در گذشته دلالت کند. طرز ساخت:

مصدر - ن = ماضی مطلق.

مفرد - خریدم. خریدی. خرید

جمع - خریدیم. خریدید. خریدند.

۲- ماضی استمراری

آنست که دلالت می کند بر روی دادن کاری در زمان گذشته بطوری

مستمر، و علامت آن «می» یا «همی» است که به اول ماضی مطلق

افزوده میشود.

طرز ساخت: (می یا همی) + مصدر - ن = ماضی استمراری

می + خواندن - ن = می خواند

مفرد - می خواندم. می خواندی. می خواند

جمع - می خواندیم. می خواندید. می خواندند.

۳- ماضی نقلی:

۱- ماضی نقلی قریب:

بر کاری دلالت میکند که کاملاً نگذاشته است و اثر آن هنوز باقی

است. مانند: پدرم خوابیده است.

ب - ماضی نقلی بعید: طرز ساخت (مصدر-ن) + «+» (شناسه های

ام-ای، است، ایم، آید، اند)

بر کاری دلالت میکند که کاملاً گذشته است و اثری از آن باقی نمانده

است. مانند: این کتاب را خوانده ام.

طرز ساخت:

مصدر - ن + ه + یکی از ساختهای فعل معین «است» = ماضی نقلی
خوابیدن - ن + ه + است = خوابیده است.

مفرد - خوابیده‌ام. خوابیده‌ای. خوابیده است.

جمع - خوابیده‌ایم. خوابیده‌اید. خوابیده‌اند.

۴- ماضی بعید:

آنست که زمان روی دادن آن دور باشد و بکمک یان به کمک «بودن»
صرف میشود.

طرز ساخت: مصدر - ن + ه + بود = ماضی بعید

زدن - ن + ه + بود + شناسه = زده بود

مفرد - زده بودم. زده بودی. زده بود

جمع - زده بودیم. زده بودید. زده بودند.

۵- ماضی التزامی:

آنست که روی دادن کار را در گذشته به طور شک و تردید یا امید و
آرزو و مانند اینها بیان کند:

طرز ساخت:

مصدر - ن + ه + باش + شناسه = ماضی التزامی

آمدن - ن + ه + باشم = آمده باشم.

مفرد - شاید آمده باشم. شاید آمده باشی. شاید آمده باشد.

جمع - شاید آمده باشیم. شاید آمده باشید. شاید آمده باشند.

توضیحات

متن «هستن»: دهق

این «نین»: نه‌ه

آن «نان»: نه‌وه

گذشته «گوزدهشته» رابردو

سردار «سهردار» گه‌وره، سهرۆک

رسیدی «رتسیدی»: گه‌یشتی

روزی «روزی» رۆژیک

دشمن «دۆشمه‌ن»: دژمن

گریختن «گۆریخته‌ن»: هه‌لاتن

پناه «پناه»: پناه
 خرابه «خرابه»: کلاه
 ناگاه «ناگاه»: لنگاو
 چشم «چشم»: چاو
 مور، مورچی «مور»: میروله
 دهن، دهان «دهن»: دهم
 سنگین «سنگین»: قورس
 سنگ «سنگ»: پرد
 زمین «زمین»: زهوی
 دنبال «دنبال»: دوا
 بار «بار»: چار
 جدا کنید «جودا کونید» جای بکنده
 شاید «شاید»: لهویه
 طرز ساخت «ترزی ساخت»: چویتی دروستکردن
 روی دادن «روی دادن»: روودان
 کمک «کومهک»: کومهک، یارمه‌تی
 کنش «کونش»: کار، فرمان
 واکنش «واکونش»: کاردانه‌وه
 اکنون «نه‌کنون»: نیستا
 آشکارا «ناشکارا»: ناشکرا
 اندیشه «نه‌ندیشه»: فکر
 باز «باز»: دیسان
 قهرین
 این متن را بخوانید و فعلهای گذشته، آن را جدا کنید.

«سرداری»

از سرداری پرسیدند، چگونه به سرداری رسیدی؟
 پاسخ داد:

روزی از دشمنان گریخته بودم و به خرابه‌ی پناه بردم و در سر انجام کارم
 اندیشه می‌کردم. ناگاه چشمم به موری افتاد که دانه‌ای بزرگتر از خود به
 دهان گرفته بود و از دیوار بالا می‌رفت و چون به نیمه، راه می‌رسید، دانه،

سنگین به زمین می افتاد. مور، بار دیگر به دنبال دانه می آمد و آنرا از همان راه به بالا میکشید. شصت و هفت بار دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا سرانجام به مقصود خود رسید و دانه را به بالای دیوار رسانید. با خود گفتیم «من از مور کمتر نیستم» بدین جهت تا به مقصود نرسیدم، دست از کوشش برنداشتم.

پرسشها

۱- سردار، اصرار ورزیدن را از کی آموخت؟

سردار، چرا به خرابه پناه برده بود؟

۳- سردار، چگونه به مقصود رسید؟

* * * فعل مضارع و اقسام آن

فعل مضارع آنست که بین حال و آینده مشترک باشد و پیش از آمدن حالتی یا انجام شدن کاری در زمان حال یا آینده بیان نماید. مانند:
اکنون می روم.

فردا، کتاب را برایت می فرستم

فعل مضارع بر دو گونه است:

۱- مضارع اخباری:

آنست که کار را به صورت خبر یقین بیان کند، مانند: درسهایم را می خوانم.

طرز ساخت:

می + بن مضارع + ضمایر فاعلی «م، ی، د، ید، ند» = مضارع اخباری

مضارع اخباری از مصدر شنیدن، چنین صرف می شود.

می + شنو + م = می شنوم

مفرد - می + شنو + م = می شنوم

می + شنو + ی = می شنوی

می + شنو + د = می شنود

جمع - می + شنو + یم = می شنویم

می + شنو + ید = می شنوید

می + شنو + ند = می شنوند

طرز ساخت (بن مضارع) از مصدر: فعل امر - ب = بن مضارع
۲- مضارع التزامی:

آنست که کار را به صورت شک و تردید و خواهش بیان کند. شاید او را
بینم.

طرز ساخت:

ب+ بن مضارع + ضمائر فاعلی = مضارع التزامی
مضارع التزامی از مصدر «دیدن» چنین صرف میشود:

ب+ بین+م، ی، د، یم، ید، ند = مضارع التزامی

مفرد - بینم. بیننی. ببیند

جمع - بینیم. بینید. ببینند.

فعل مستقبل «آینده»

آنست که انجام گرفتن کار را فقط در زمان آینده بیان کند.
طرز ساخت:

ساختهای فعل کمکی «خواستن + ماضی ساده = فعل آینده.

مفرد - خواهم رفت. خواهی رفت. خواهد رفت.

جمع - خواهیم رفت. خواهید رفت. خواهند رفت.

توضیحات

آنست «ثانست»: نه‌ودیه

اکنون «نه‌کنون»: نیستا، نهو

فردا «فهردا»: سبهی

گونه: «گونه»: چور

بن «بؤن»: رهگ

شنیدن «شینیده»: بیستن

خواهش «خاهش»: تکا

صرف میشود: «سهرف می‌شوهده» گهردان ده‌کری.

فعل کمکی «فیتعلی کؤمه‌کی» فرمانی یاریده‌دهر

سیب «سیب»: سیتو

کوچولو «کوچولو»: بچوک

گرد «گیترد»: خر، بازنه‌یی

خانه «خانه»: مال، هیلانه

سرخ «سودخ» : سود
 شیرین «شیرین» : شیرین
 کرم «کیم» : کرم
 بالا «بالا» : سدری
 توی خانه «توی خانه» : له مالهوه.
 تنهای تنها «تنهای تنها» : به تاقی تنیا
 زندگی میکرد «زندهگی میکرد» : دهریا
 کوچک «کوچیک» : بچوک
 بیرون «بیرون» : دهری
 گنجشک : «گونجیشک» : پاساری
 زیر «زیر» : ژیر
 قشنگ «قشه‌نگ» : جوان
 کفشدوزک «کفش دوزک» : خال خالوک.
 بازی «بازی» : وازی
 با خودش «باخوده‌ش» له‌گه‌ل خویدا
 پایین «پایین» : خواری
 نگاه «نیگاه» : سهر، نیگا.
 طلایی «ته‌لایی» : زهرین.
 جیرجیرک «جیر جیره‌ک» : زیگ زیکه.
 سوسک «سوسک» : مالتوچه.
 آرزو «نارتزو» : ناوات، خوزبا.
 بیشتر «بیشتر» : زیاتر
 گشت «گشت» : گهران و سهران
 گل «گول» : گول
 جوی آب «جویی ناب» : جوگی ناو.
 مینشینیم «مینشینیم» : داده‌نشین.
 کننده شد «کننده شود» : هه‌لکه‌ندرا.
 جلو «جیلو» : پیش
 پسر «پتسر» : کور
 خم شد «خهم شود» : دانه‌وی‌دهوه.

برداشت «بهرداشت»: هه‌لی گرت.
بوگند «بوگند»: بوگه‌نیو.
پرت کرد «په‌رت که‌رد»: توپی دا.
آشغال «ناشغال»: زیل.
بزرگ «بوژژرگ»: گه‌وره

نمین

ممن زیر را با دقت بخوانید و فعلهایی را که در آن به کار رفته‌اند، از نظر زمان جدا کنید و بنویسید.

سیب

کرم کوچولو یک خانه داشت گرد گرد، سرخ سرخ، شیرین شیرین.
خانه گرد و سرخ و شیرین کرم کوچولو در یک بالا بلندی بود.
کرم کوچولو، توی خانه گرد و سرخ و شیرینش در آن بالا بلندی، تنهای تنها زندگی میکرد. او یک پنجره، کوچک روی خانه‌ش درست کرده بود.
هر روز سرش از پنجره بیرون می‌آورد و تماشا میکرد. بالای سرش گنجشکها پرپر می‌زدند. زیر پایش توی یک باخچه، سبز قشنگ، کفشدوزکهای خال خالی بازی می‌کردند.
کرم کوچولو با خودش گفت:

- وقتش که برسد می‌روم آن پایین پیش کفشدوزکها. از آن بالا نگاه میکرد و آروز می‌یافت:

- وقتش که برسد می‌روم آن پایین پیش کفشدوزکهای خال خالی، بعد با آنها می‌رویم به دیدن جیرجیرکها و سوسکهای طلایی.
پنجره‌اش را بزرگتر میکرد و آرزوهایش را بیشتر: وقتش که برسد، می‌روم آن پایین.. با کفشدوزکها و جیرجیرکها و سوسکهای طلایی می‌رویم به گشت و تماشا، کنار سبزه‌ها و گلها، لب جوی آب می‌نشیم، گل می‌گوییم و گل می‌شنویم.

بالاخره وقتش رسید. خانه، کوچک کرم کوچولو از آن بالا بلندی کنده شد و تالاب افتاد پایین. اما نه توی باخچه بلکه جلوی پای یک پسر کوچولو.

پسر کوچولو خم شد و آن را برداشت. اما فوری گفت: «آه آه چه سیب بوگندی!»

بعد هم ان را پرت کرد توی اشغالها. کرم کوچولو ماند و آروزهای بزرگش.

پرشها

- ۱- کرم کوچولو چه آروزهایی می‌یافت؟
- ۲- پسر کوچولو چرا سیب را پرت کرد؟
- ۳- چرا خانه‌ی کرم کوچولو از بالا افتاد پایین؟

مثبت و منفی

فعل مثبت:

آنست که بر واقع شدن کاری بطریق اثبات دلالت کند. مانند: آری، بخانه آمد.

فعل منفی:

آنست که کاری را بصورت نفی بیان کند. مانند: آریسا، به مدرسه نرفت.

امر و نهی:

فعل امر: آنست که حکم و فرمان را برساند. مانند: بگو، برو، بزن.
ساخت منفی فعل امر را نهی می‌گویند. مانند:
نگو، نرو، نزن، مگو، مرو، مزن.

فعل معین «کمکی»

افعال معین «کمکی» آنها هستند که افعال دیگر بکمک آنها صرف میشوند. مهمترین افعال معین عبارتند از: استن، بودن، خواستن، شدن، شایستن، بایستن.

۱- است:

ماضی نقلی بکمک آن صرف میشود. مانند:

مفرد - گفته‌ام. گفته‌ای. گفته است.

جمع - گفته‌ایم. گفته‌اید. گفته‌اند.

۲- بودن:

ماضی بعید و التزامی بکمک آن صرف میشود، مانند:

مفرد - آمده بودم، آمده بودی، آمده بود

جمع - آمده بودیم، آمده بودید، آمده بودند

مفرد - آمده باشم، آمده باشی، آمده باشد
 جمع - آمده باشیم، آمده باشید، آمده باشند
 ۳- خواستن:

فعل مستقبل بکمک آن صرف میشود. مانند:
 مفرد - خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت.
 جمع - خواهیم رفت، خواهید رفت، خواهند رفت.
 ۴- شدن:

فعل مجهول بکمک آن صرف می شود. مانند:
 گفته شود، گفته می شود.

لازم و متعدی

فعل لازم:

آنست که مفعول صریح نداشته باشد و فقط بفاعل تمام بشود. مانند:

آزاد می خندد
 فاعل فعل

فعل متعدی:

آنست که علاوه بر فاعل، مفعول نیز داشته باشد. مانند: خورشید، جهان را، روشن میکند.

پادآوری:

با فعل لازم، مفعول صریح «بیواسطه» نمی آید. بلکه متمم فعل «مفعول با واسطه» می آید. مانند:

زمین، به دور خورشید می گردد.

با فعل متعدی، ممکن است علاوه بر مفعول صریح، متمم فعل نیز «مفعول با واسطه» به کار برده شود. مانند:

احمد، کتاب را، از آرش گرفت.

فعل معلوم و فعل مجهول

۱- هر فعلی که به فاعل نسبت داده شود و فاعل آن نیز آشکارا و معلوم باشد آنرا معلوم خوانند. مانند:

فرزانه، از مدرسه برگشت.

مریم، به درس گوش میدهد.

۲- هرگاه فعل به مفعول نسبت داده شود آنرا فعل مجهول گویند.

مانند:

آرش، صبحانه را خورد... معلوم
صبحانه، خورده شد. مجهول

طرز ساخت از مصدر «دیدن»
مصدر - ن+ه+ ساختهای فعل کمکی شدن = فعل مجهول
دیدن - ن+ه+ شد = دیده شد.

پادآوری:

فقط فعل متعدی می‌تواند مجهول قرار گیرد، زیرا فعل لازم مفعول
ندارد تا فعل بدان نسبت داده شود.
برای متعدی ساختن فعل لازم، روش ویژه وجود دارد که در جای خودش
به آن می‌پردازیم.

توضیحات

زیرا «زیرا»: چونکه

سپس «سپه‌س»: پاشان

سکه «سِکِه»: دراو، پول

باد «باد»: پا

پر «پور»: زور، فره

پیرزن «پیرزنه»: پیرهن

قوز کرد «قوز که‌رد»: خوی گرم‌وله کرد.

شانه‌هایش «شانه‌هایش»: شانه‌گانی

شروع کردن «شروع که‌رده‌ن»: دست پیکردن

راحت ره «راحت ری»: ناسان تره

خجالت «خِجالت»: شهرم، شهرم‌زاری

کفش «که‌فش»: که‌وش، پیتلاو

کشیف «که‌سیف»: پیس

کهنه «کوهنی»: کونه

صورت اصلاح نکرده «سوره‌تی نی‌سلاح نه‌کرده»: ردینی نه‌تراش‌راو.

بدن «به‌دهن»: به‌دن، لَش

ماده «ماده»: مت، می‌چکه.

شلوار «شه‌لوار»: پانتول.

لبخند «له بخند» : بزه
 لب «له ب» : لیتو
 حرف «حرف» : قسه
 چهند بار «چهند بار» چهند جاریک.
 آز یادش رفت «آز یادش رفت» : له بیرى چوو.
 وحشت «وه حشەت» : ترس
 دستپاچگی «دهست پاچىگى» : شهزدهی
 گدایی «گىدایى» : ده روزه، سوال کردن
 ولگرد «ویلگهرد» : خویری، بهره لالا
 ماه «ماه» : مانگ
 خوردن «خۆردهن» : خواردن
 خیلی «خیلی» زۆر
 کیف «کیف» : جزدان، جانتا
 کف «کف» : له پ
 دست «دهست» : دهست
 نیمکت «نیمکەت» : تهخت
 پارک «پارک» : باخ، باخچه
 مشت «مۆشت» : مشت، چنگ
 پاشنه «پاشنه» : پاژنه
 می فشرد «مى فیشۆرد» : دهی گوشى
 سفت «سيفت» : رهق، توند
 برف «بهرف» : بهفر
 شکم «شیکەم» : سک
 خریدن «خەريدهن» : کربين
 نشستن «نیشەستەن» : دانیشتن.
 خواری «خارى» : زه لیل، سوکی
 خفت «خيفەت» : سوکی، زه لیلی
 کنار آمدن «کێتار نامەدەن» : سازش، ریکه وتن
 بهخ زده «بهخ زه دى» : سه هۆل گرتو
 پستی «بهستى» : بچوکی، نرمی

جو «جو»: جو
ارزان «نه‌رزان»: هه‌رزان
فروختن «فۆروختن»: فروشتن
زندگی «زۆنده‌کی»: ژيان.

تمرین

داستان زیر را بخوانید و فعلهای لازم و متعدی، معلوم و مجهول مشخص کنید.

اولین سکه

از: ویلیام مارچ

چارلی برای اینکه تا حدی از باد شدید و پر قدرت در امان بماند، کنار در قوز کرد و توی خودش جمع شد. اما وقتی پیرزن و سگش را دید که دارند جلو می آیند، شانه‌هایش را بالا داد و با بی‌خیالی رفت طرف آنها. به خودش گفت: «اگر با این پیرزن کار را شروع کنم راحت‌تره. کمتر خجالت میکشم»

پیرزن ایستاد و بالای عینکش خیره خیره به چارلی و کفشهای کهنه و دستهای کشیف و سرخش و صورت اصلاح نکرده‌اش نگاه کرد. توله سگ ماده، به بدنش کشی داد و در آن هوای سرد رقصان پیش آمد و شلوار چارلی را بو کرد و بعد زوزه‌ای کشید.

یکدفعه لب‌خند از لب چارلی محو شد و حرفهایی را که چند بار دم در تمرین کرده بود از یادش رفت. وحشت کرده بود. با دستپاچگی حرف می‌زد. به پیرزن می‌گفت که برای اولین بار است که گدایی میکند و به خدا راست می‌گوید. او ولگرد نیست همین چند ماه پیش مثل همه، سرکار بوده و برای اولین بار است که آمده گدایی، آخر او دو روز است که چیزی نخورده. او آدم شرافتمندی است و خانم باید باور کنند. چون این برایش خیل مهم است. خانم باید به خاطر خدا، حرفهایش باور کنند.

پیرزن، کیفش را باز کرد و یک سکه ده سنتی انداخت کف دست چارلی.

* * *

چارلی روی نیمکتی توی پارک «واشنگتن سکویر» نشسته بود سکه را محکم توی مشتش می‌فشرد و با پاشنه کفشش، گلوله‌های کشیف

وسخت برف را له میکرد. چند دقیقه بعد باید بلند می‌شد و چیزی گرمی برای شکمش که حالا به قاروقور افتاده بود، می‌خرد. اما اول باید روی آن نیمکت کمی می‌نشست و با احساس خفت و خواری، کنار می‌آمد. صورتش را گذاشت روی کف فلزی و یخ زده نیمکت، در دل خدا خدا می‌کرد که آنهایی که بهش نگاه می‌کنند، نتوانند بفهمند که او احساس پستی و حقارت می‌کند. به خودش گفت:

«هیچ چیز توی زندگی نداشتیم الا یک جو شرف، که حالا حتی آنرا هم نداریم، فکر کنم که خیلی ارزان فروختمش.»

پرسشها

۱- چارلی، چرا روی نیمکت نشست؟

۲- چارلی برای چه احساس حقارت میکرد؟

۳- چه چیزی باعث گدایی رفیق چارلی شده بود؟

ضمیر و اقسام آن

ضمیر آنست که به جای اسم می‌نشیند و از تکرار آن جلوگیری میکند. مانند:

کورود، به مدرسه میرود، لو در سال اول راهنمایی درس می‌خواند

مرجع ضمیر:

کلمه‌ای را، که ضمیر به جای آن می‌نشیند مرجع ضمیر می‌گویند.

کورود، در مثالی که گذشت «مرجع است»

ضمیرهایی که در اینجا ضروری باشند و به درد درسمان بخورند بر سه

نوع است:

۱- ضمیر شخصی ۲- ضمیر اشاره ۳- ضمیر مشترک

ضمیر شخصی:

آنست که جانشین شخص میشود و شش ساخت دارد و به دو نوع تقسیم میگردد.

۱- ضمیر شخصی گسسته «جدا» عبارتند از:

اول شخص مفرد - من اول شخص جمع - ما

دوم شخص مفرد - تو دوم شخص جمع - شما

سوم شخص مفرد - او، وی سوم شخص جمع - ایشان، آنها.

۲- ضمیر شخصی پیوسته «منصل»:

آنست که به کلمه‌ای پیش از خود پیوندند. این نیز بر دو قسم است:
۱- گروهی که فقط به فعل پیوند میشود و به صورت فاعل در می‌آید و آنها را «ضمیر فاعلی» می‌گویند، که عبارتند از:

م، ی، د، یم، ید، ند

اول شخص مفرد — می‌نویسم: : می‌نویسیم — اول شخص جمع
دوم شخص مفرد — می‌نویسی: : می‌نویسید — دوم شخص جمع
سوم شخص مفرد — می‌نویسد: : می‌نویسند — سوم شخص جمع
پاد آوری:

۱- ضمیر پیوسته «د» سوم شخص مفرد در آخر فعل ماضی در نمی‌آید

۲- در جایی که مرجع ضمیر شخص باشد. بیشتر ضمیر «او» و در غیر شخص ضمیر «آن» بکار میرود. مانند:
دیروز کاروخ را دیدم، از او احوال تو را پرسیدم.
در اینجا «او» به جای «کاروخ» به کار رفته است.
دیروز عروسک را دیدم، آنرا خریدم.
در اینجا «آن» به جای «عروسک» به کار رفته است.
ب- گروهی که به فعل و دیگر کلمات می‌پیوندند و غالباً دو نقش یا حالت را ایفا میکنند:

۱- حالت مفعولی

۲- حالت اضافه

اینگونه ضمیرها عبارتند از:

م. ت. ش. مان. تان. شان.

پاد آوری:

۱- اینگونه ضمیرهای پیوسته نمی‌توانند نقش فاعل جمله را ایفا کنند.

۲- اگر در آخر اسمی که می‌خواهیم به ضمیر پیوسته اضافه نماییم «ه» قرار گرفته باشد، باید یک «الف» به آخر اسم افزوده شود و سپس به ضمیر اضافه گردد. مانند:

باید بیرو نش کرد. «نقش مفعولی دارد»

سینه‌ام در غم عشق سوخته است.

خانه‌اش در زلزله ویران شد . «نقش اضافه دارند»

توضیحات

نوشته «نویشته» : نوسراو

ضمیر «زده‌میر» : راناو

مادر «ماده‌ر» : دایک

اندک «نمده‌ک» : که‌مینک

تصرف «ته‌سه‌روف» : دستکاری

زن «زه‌ن» : ژن

دعوا «ده‌عوا» : شهر

نزد «نه‌زد» : لا

سخن «سوخن» : قسه

کودک «کوده‌ک» : منداال

فرمود «فه‌رمود» : فره‌روی

آوردن «ئاو‌ردمن» : هیتان

دو نیم «دو نیم» : دوو له‌ت

نزاع «نیزاع» : شهر

ترسید «ته‌رسید» : ترسا

مبادا «مه‌بادا» : نه‌بادا (نه‌و‌کا)

کشته شود «کوشته شه‌ود» : بکوژری

گذشتم «گوزشتم» : وازم هینا یان (تیپه‌ربوم)

بسپار «بیسپار» : بسپیره.

بردار «به‌ردار» : بیبه، هه‌لی گره

خواهی «خاهی» : ده‌ته‌وی

جا «جا» : شوین

کیست «کیست» : کتی‌به

دریافت «ده‌ریافت» : زانی

افزوده «نه‌فزوده» : اضافه

یادآوری «یاد ناو‌ری» : سه‌رنج

پیوسته «پیتیوه‌ستی» : لکاو

گسسته «گوسه‌ستی» : سه‌ریه‌خو، جیا

عروسک «عه روسه ک» بود که شووشه
می پیوندند «می پیوندهند» : ددلکتی
سوخته «سوخته» : سوتاو
زلزله : «زیتل زلی» : بومله رزه
تقرین

در نوشته زیر، ضمیرها و مرجع آنها را معین کنید
مادر حقیقی

دو زن در طفلی دعوا کردند و نزد امام علی آمدند و هر یک را سخن آن
بود که :

- این طفل از من است.

حضرت فرمودند که :

- ذوالفقار مرا بیاورید تا این طفل را به دو نیم کنم که هر یک نیمی
از او بگیرند و ترک نزاع کنند.

آنکه مادر حقیقی بود، ترسید که مبادا طفل او کشته شود، گفت :

- یا امیر المومنین! من از دعوای خود گذشتم و طفل را به این زن
گذاشتم، او را مکش و بدو بسپار.

حضرت حکم کرد که :

- طفل از آن توست. بردار و ببر به هر جا که خواهی.

پرسشها

۱- حضرت علی چه چیزی از یارانش خواست و برای چه؟

۲- حضرت «ع» چگونه دریافت که مادر حقیقی کودک کیست؟

* * *

ضمیمه اشاره:

چنانکه از اسمش پیداست ضمیری است که اشاره می رساند و دو
ساخت دارد :

۱- این : برای اشاره به نزدیک است.

۲- آن : برای اشاره به دور است.

زینب و زهرا، خواهرند، ولی این از آن زرنگتر است.

یاد لوری:

۱- در جمع «این، آن» اگر مرجع آنها شخص «عاقل» باشد «اینان».

آنان» گویند و اگر غیر شخص «غیر عاقل» باشد «اینها، آنها» گویند.
۲- این و آن هرگاه با اسم ذکر شوند آنها را اسم اشاره و هرگاه بجای اسم نشینند ضمیر اشاره نامند. مانند:

این کار از آن پسر بر غی آید.

فلفل هندی سیاه و خال مهریاب سیاه

هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا.

۳- هرگاه «باء» حرف اضافه به «این» و «آن» متصل گردد، میان آنها حرف «دال» افزوده گردد، مانند: بدین ترتیب....

۴- همین و همان نیز جزء ضمایر اشاره اند.

۵- در بعضی کلمات بجای «این» «ام» آورند که در زمان قدیم اسم اشاره و معمول بوده و حال متروک شده. مانند: امشب، امروز، امسال.

ضمیر مشترک

آنست که میان گوینده و شنونده و غایب مشترک باشد و همیشه بصورت مفرد استعمال شود، و آنها عبارتند از: خود، خویش، خویشان

مفرد — من خود آمدم

ما خود آمدیم — جمع

تو خود آمدی.

او خود آمد.

ما خود آمدید.

ایشان خود آمدند.

تو درس خویش را حاضر نکردی

او از کار خویشان نادام شد

توضیحات

خواهر «خاهر»: خوشک

این «نن»: نه نه

آن «نان»: نه نه

زرنک «زیرهنگ» زربنگ، وریا

خال «خال»: خال

جان سوز «جان سوز»: گیان سوتین

مهرو «مهرو» رور و هک مانگ

نزدیک «نزدیک»: نزدیک

هرگاه «هرگاه»: هرگاه

شب «شب»: شب

امروز «نیمروز»: نیمروز
 سال «سال»: سال
 گرما «گه‌رما»: گه‌رما
 هراس «هه‌راس»: ترس
 ناگزیر «ناگوزیر»: ناچار
 مرگ «مه‌رگ»: مهرگ، مردن
 تمرین

در نوشته، زیر، ضمایر مشترک را معین کنید.
 هرگاه که به انجام وظیفه خود مشغولی نه‌از گرما و سرما بترس نه از
 اعتقاد مردمان در حق خود اندیشه کن، حتی از مرگ هم هراس به خود راه
 مده، زیرا که مرد از مرگ ناگزیر است.
 از پندنامه، مارکوس.

پرسشها

- ۱- آدم کی باید از سرما و گرما و حتی مرگ هم هراس به خود راه
 ندهد؟
- ۲- یک انشای آزاد درباره وظیفه بنویسید.

* * *

اسم

- اسم: کلمه‌ای است که برای نامیدن انسان یا حیوان یا چیزی بکار برده
 شود. مانند:
- پدر، که نام انسان است.
 اسب، که نام حیوان است.
 کارد، که نام چیز است
- اسم نیز بر گونه‌های مختلف است
- ۱- اسم عام: آنست که برای افراد هم جنس یا چیزهای هم‌نوع بکار
 می‌رود و بهمین خاطر اسم جنس هم گفته‌اند. مانند: مرد، درخت، شهر.
 - ۲- اسم خاص: که اسم علم نیز گفته‌اند: آنست که برای نامیدن
 شخص یا حیوان یا چیزی معین بکار رود. مانند:
 آزاد، رخس، کرکوک
 - ۳- اسم ذات: است که وجودش به چیز دیگری بستگی نداشته باشد،

مانند: کتاب، بلبل، شاگرد.

۴- اسم معنی: آست که وجودش به چیز دیگری بستگی داشته باشد.
مانند: هوش، خرد، دانش

۵- اسم ساده: آنست که فقط یک کلمه و بدون جزء باشد مانند:
مداد، گل.

۶- اسم مرکب: آنست که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: کارخانه،
گلستان، جستجو.

۷- اسم معرفه: آنست که برای شنونده کاملاً معلوم باشد، مانند:
گلاب را از گل می‌گیرند.
پاد آوری:

اسم خاص. مشارالیه «این و آن». مرجع ضمیرهای شخص. منادی ...
همگی اسمهای معرفه هستند. بیشتر اسمهایی که علامت نکره نداشته
باشند معرفه محسوب میشوند.

۸- اسم نکره: آنست که برای شنونده معلوم و مشخص نباشد و چند
علامت دارد: «یک و یکی» در اول کلمه و «ی» در آخر کلمه مانند:
کتابی را خریدم. یکی دختر داشت چون ماه.
۹- اسم کوچک شده:

آست که بر کوچکی دلالت کند و نشانه‌هایی دارد که عبارتند از:

۱- چه - کتاب + چه = کتابچه

بازار + چه - بازارچه

۲- ک - پسر + ک = پسرک

دختر + ک = دخترک

لازم به تذکر است که چگونگی بکار بردن «ک» به سه قسم، تقسیم
میشود:

۱- ک تصغیر: دخترک، پسرک

۲- ک تحبیب: طفلک، بابک «بابی میبهره‌بان»

۳- ک تحقیر: مردک، زنک «مرتیکه، زنیکه».

۱۰- اسم مفرد: هرگاه اسم شامل یک انسان یا یک حیوان یا یک
چیز باشد، آنرا مفرد خوانند. مانند:
آن مرد برادر من است.

درخت ایستاده میمیرد.
ولی اگر اسم بیش از یک فرد را شامل شود، آنرا جمع گویند: این
دانشجویان در دانشگاه سلیمانیه درس میخوانند.

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار

بازی و ظرافت به جوانان بگذار

۱۱- اسم جمع: است که در صورت مفرد و در معنی جمع باشد،
مانند: رمه، لشکر، طایفه، گروه، سپاه.

۱۲- اسم مصدر: کلمه‌ای است که بدون علامت مصدر «تن، دن»
معنای مصدر برساند. باید به این نکته توجه داشته باشید که اسم مصدر
قیاسی نیست و نمی‌توان از همه مصدرها اسم مصدر ساخت.

اسم مصدر دارای نشانه‌هایی است که برجسته‌ترین آنها عبارتند از:
۱- ش. مانند: کوشش — از مصدر کوشیدن.

چوشش — از مصدر جوشیدن

آموختن — از مصدر آموختن

دانش — از مصدر دانستن

طرز ساخت: بن مضارع + ش = اسم مصدر

طرز ساخت: اسم + ی = اسم مصدر

مرد + ی = مردی

صفت + ی = اسم مصدر

خوب + ی = خوبی

گرسنه + ی = گرسنگی

از گرسنگی مردن به از آن که از نان سفله سیر شدن
نیک + ی = نیکی

نیکی، روح انسان را از بدیها پاک میکند.

۳- ه. طرز ساخت: بن مضارع + ه = اسم مصدر

نال + ه = ناله — از مصدر نالیدن

گری + ه = گریه — از مصدر گریستن

اندیش + ه = اندیشه — از مصدر اندیشیدن

خند + ه = خنده — از مصدر خندیدن.

۴- ار. طرز ساخت: بن ماضی + ار = اسم مصدر

گفت + آو = گفتار — از مصدر گفتن

رفت + ار = رفتار — از مصدر رفتن

کرد + ار = کردار — از مصدر کردن

۱۳- اسم ابزار «الت»

آنست که بر ابزار کار دلالت کند. اسم ابزار و چگونگی ساختن آن در زبان فارسی قاعده، مخصوص ندارد. مانند: اره، کارد، قیچی. قند شکن. ماله

اسم الت: بر سه نوع است:

۱- جامد: آست که از بن فعلی گرفته نشده باشد.

مانند: اره، کارد، قیچی

۲- مشتق: آست که از بن فعلی گرفته شده باشد.

بن مضارع + = اسم ابزار مشتق

مال + ه = ماله — از مصدر مالیدن

گیر + ه = گیره — از مصدر گرفتن

۳- مرکب: طرز ساخت: اسم عام + بن مضارع = اسم ابزار مرکب

قند + شکن = قند شکن — از مصدر شکستن.

روش جمع بستن اسما

در زبان فارسی دو گونه نشانه جمع وجود دارد «آن، ها»

۱- جانداران با «آن» جمع بسته می‌شوند. مانند

زن + ان = زنان

دختر + ان = دختران

شیر + ان = شیران

۲- بی جانها با «ها» جمع بسته میشوند. مانند:

سنگ + ها = سنگها

دانش + ها = دانشها

۳- برخی از اعضای بدن نیز گاهی با «آن» جمع بسته میشوند.

مانند:

چشم + ان = چشمان. لب + ان = لبان

۴- کلمه‌ای که به «ا» یا «و» خاتمه یابد در حالت جمع بستن

با «ان» قبل از نشانه جمع «ی» به آن افزوده میشود.

مانند: دانا+ی+ان=دانایان

سخنگو+ی+ان=سخنگویان

در کلمات ابرو، بانو، بازو، گیسو، جادو، «ی» اضافه نمیشود.

ه- برخی صفت و اسامی جانداران که به «ه» غیر ملفوظ ختم میشوند، اگر بخواهیم آنها را با «آن» جمع ببندیم، «ه» را به «گ» تبدیل و سپس «آن» به آن اضافه مینماییم. مانند:

شنونده — شنندگان

گرسنه — گرسنگان

خفته — خفتگان

ب- کلماتی که آخر آنها «ه» غیر ملفوظ است هرگاه با «ها» جمع بسته شوند، باید «ه» غیر ملفوظ هم نوشته شود.

مانند: نامه — نامه‌ها

ریشه — ریشه‌ها

رَمه — رَمه‌ها

گله — گله‌ها

جامه — جامه‌ها

توضیحات

نامیدن «نامیده‌ن» ناوانان

چیز «چیز» : شت

پدر «پتدەر» : باوک

پدر بزرگ «پتدەر بۆزۆرگ» : باپیره، باوه گه‌وره

کارد «کارد» کتیرد

گونه «گونه» : جۆز

هم جنس «هم جینس» : هاو ره‌گه‌ز

همنوع «هم نۆوع» : هاو جۆز

بکار می‌رود «بیکار می‌ره‌وه‌د» به‌کار دیت

بهمین خاطر «بهن هه‌مین خاتیر» : له‌بەر هه‌مه

شهر «شه‌هر» : شار

ره‌خش «ره‌خش» : نه‌سپه‌که‌ی رۆسته‌م

بستگی «به‌ستگی» : به‌سترانه‌وه، پیتوندی

شاگرد «شاگتیرد» : قوتابی سەرەتایی
 محصل «موحه سیتل» : قوتابی ناوەندی
 دانش آموز «دانیش ناموز» : قوتابی نامادەیی
 دانشجو «دانیش جو» : قوتابی زانستگە
 هوش «هوش» : هوش
 خرد «خیره د» : نه قیل
 دانش «دانیش» : زانست
 گل «گول» : گول
 بیش، بیشتر «بیش، بیشتر» : زۆر، زۆرتر، زیاتر
 جستجو «جۆستۆ جو» : گەڕان
 شنوده «شینە وەندی» : گۆتدیر
 گلاب «گۆلاب» : گولابو
 آب «ئاب» : ناو
 پسرک «پیتسەرەک» : کورتزگە
 دخترک «دۆختەرەک» : کیزۆلە
 برادر «بەرادر» : برا
 می میرد «می میرەد» : دەمری
 ایستاده «ئیسٹادە» : بە پێوە
 جانداران «جانداران» : گیانداران
 سنگ «سەنگ» : بەرد
 برخی «بەرخی» : هەندی
 چشم «چیشم» : چاو
 لب «لەب» : لێو
 بدن نیز «بەدەن نیز» : بەدەنیش
 سخنگو «سۆخەنگو» : قسەگەر، خەتیپ
 ابرو «نەبرو» : برۆ
 مژه «مۆژی» : برژانگ
 پلک : «پینلک» پیتلۆ
 مردمک «مەردۆمەک» : بیللیە چاو
 بانو «بانو» کە ی بانو، خانم

گیسو، «گیسو» گیسو، که زی به .
 اگر بخوایم «نه گهر بیتخایم» نه گهرمانه وی
 گرسنه «گورسنتی» : برسی
 خفته «خوفتی» خه و توو
 کله «که لنتی» میتگهل
 رمه «ره می» میتگهل
 جامه «جامی» جل و بهرگ
 نوشته «نوشتی» : نوسراو
 اموختن «ناموخته ن» : فیریوون
 خوبی، نیکی «خوبی، نیکی» : باشی ، چاکی
 مردن: «مورده ن» : مردن
 به «بیته» : یاش
 سپهر شدن «سیر شوده ن» : تیر بوون
 سفله «سیتفلن» : سه فیل، ره زیل، هیچ و پوچ، سپله
 بدی «به دی» : خرابی، به دی
 نالیدن «نالیده ن» : نالین
 گریستن «گریسته ن» : گریان
 اندیشیدن «نندیشیده ن» بیرگردنه وه
 خندیدن «خندیده ن» : پتیکه نین
 اره «ته ره» : هه ره، مشار
 قیچی «قه یچی» : مقه ست
 قند شکن «قند شیکه ن» : شه کر شکین
 ماله «مالن» : ماله
 نابینا «نابینا» کوپر
 چراغ «چیراغ» چرا
 زیسته است «زیسته نه ست» : ژیاوه
 سبو «سه بو» گوزه
 دوش «دوش» شان
 رسید «ریمید» گدی
 وی «وی» نه و

نادان « نادان » نەزان
 کور دل « کور دل » : حەقیقەت نەبین
 بی خرد « بی خیره » بێ نەقل
 نشکند « نەشکە نەند » نەشکێن
 پهلوی « پەهلوی » : تەنیش
 روز و شب « روز و شەب » رۆژ و شەو
 قهرین

در نوشته زیرا اسمهای نکره، معرفه، مصدر و اسم ابزار را پیدا کنید:

نابینای چراغ بدست

«از بهارستان، نورالدین عبدالرحمن جامی که در قرن نهم هجری زیسته است».

نابینایی در شب تاریک چراغی در دست و سبویی بر دوش در راهی می‌رفت. فضولی به‌وی رسید و گفت:

- ای نادان! روز و شب پیش تو یکسان است و روشنی و تاریکی در چشم تو برابر، این چراغ را فایده چیست؟
 نابینا خندید و گفت:

- این چراغ از بهر خداست، از برای توی کور دلان بی‌خرد است تا با من پهلوی نزنند و سبوی مرا نشکند.

پرسشها

۱- فضول چه از مرد نابینا پرسید و چه جوابی از او شنید؟

۲- جامی در حکایت بالا چه پندی میخواهد به ما بدهد؟

صفت و اقسام آن

صفت: کلمه‌ای است که درباره، اسم توضیحی بدهد و چگونگی حالت آنرا بیان کند. مانند: سفید، سیاه، لاغر، فربه، تلخ...
 وقتی صفتی به اسم نسبت داده شود، آن اسم را موصوف می‌گوییم.
 مانند:

زبان سرخ، سر سبز، میدهد بر باد.
 موصوف صفت موصوف صفت

برخی صفتها با اسم مشترک است. یعنی گاه مانند اسم و گاه مانند صفت بکار میرود. مانند:

مرد دانشمند کتابی نوشت

موصوف صفت

دانشمند کتابی نوشت

اسم

در جمله دوم کلمه « دانشمند » که در اصل صفت است به جای اسم نشسته است و نقش اسم را که در جمله « بالا » « مسند الیه » است پذیر است.

یاد آوری:

۱- معمولا صفت پس از موصوف خود میآید. مانند:

مرد بزرگ، بچه، خوب، ولی گاهی صفت قبل از موصوف نیز میآید مانند:

علی، خوب پسری است.

۲- صفت از لحاظ فرد و جمع بودن با موصوف خود مطابقت نمی کند. مانند: مردان خردمند.

ولی اگر جانشین موصوف خود گردد مانند اسم به صورت جمع در میآید. برای مثال اگر موصوف از جمله « بالا حذف شود، نشانه « جمع » آن به صفت افزوده میشود. مانند: خردمندان

۳- اگر یک موصوف چند صفت داشته باشد، در این صورت بیشتر آنها را به شکل اضافه میآورند و یا باید کسره به آخر هر صفت افزوده نمایند یا به کمک حرف عطف « و » صفتها پشت سر هم آورده شوند. مانند:

استاد فاضل خوب با محبت من...

که میتوان گفت: استاد فاضل و خوب و با محبت من...

۴- معمولا میان صفت و موصوف کسره قرار میگیرد. مانند: چشم سیاه.

ولی اگر موصوف به حرف « ا » یا « و » خاتمه یابد، در این حال « ی » را به آخر این گونه موصوفها می افزاییم و سپس صفت را میآوریم. مانند: دانای کل..

روی زیبا..

۵- گاهی ممکن است میان صفت و موصوف یک فعل - مخصوصا

- فعل ربطی قرار بگیرد. مانند: شهزاد، پدري است مهربان.
- ۶- گاهی «ی» نکره با صفت و موصوف همراه میگردد و این «ی» زمانی بصفت و دیگری به موصوف افزوده میگردد. مانند:
- دیروز به مرد دانایی برخوردیم.
- دیروز به مردی دانا برخوردیم.
- صفت بر چند قسم است که مشهورترین آنها عبارتند از :
- ۱- صفت ساده «مطلق» :
- آنست که بطور مطلق حالت موصوف خود را بیان میکند. مانند: مرد دانا در زندگی پیروز است.
- ۲- صفت جامد:
- آنست که از ریشه، فعل گرفته نشده باشد. مانند:
- خوب، بد، بلند، کوتاه، تیره، روشن.
- ۳- صفت مشتق:
- آنست که از ریشه، فعل گرفته باشد. مانند: خندان، بینا، که از خندیدن و دیدن گرفته شده‌اند.
- ۴- صفت فاعلی:
- آنست که برکننده، کار دلالت میکند، نشانه آن عبارت است از:
- ۱- نده: بن مضارع + نده = صفت فاعلی
از شنیدن: شنو+نده = شنونده «شینه و ندی»
- ب - ان: بن مضارع + ان = صفت فاعلی
از پرسیدن: پرس+ان = پرسان «پورسان»
- ج - ا: بن مضارع + ا = صفت فاعلی
از توانستن: توان+ا = توانا «ته و انا»
- د- ار: بن مضارع یا بن ماضی + ار = صفت فاعلی
از خریدن: خرید+ار = خریدار «خهریدار»
- ه- گار: بن مضارع یا بن ماضی + گار = صفت فاعلی
از آموختن: آموز+گار = آموزگار «بن مضارع»
از آفریدن: آفرید+گار = آفریدگار «بن ماضی»
- و - کار: برخی اسمها + کار = صفت فاعلی.
ستم + کار = ستمکار «سته مکار»

فراموش + کار = فراموشکار «فراموشکار»
 ز - گر: برخی اسمها + گر = صفت فاعلی
 داد + گر = دادگر «دادگر»
 آهن + گر = آهنگر «ناهننگر»
 زر + گر = زرگر «زهرگر».

یاد آوری

پسوندهایی هستند که صفت فاعلی میسازند. مانند «ور» و «مند»
 دانش + ور = دانشور «دانشور»

دولت + مند = دولت مند «دوله تمند»

۲- وقتی اسم یا صفت دیگری در اول صفت‌های فاعلی که به نشانه «نده» ساخته شده است، قرار گیرد، نشانه «نده» از آخرش برداشته می‌شود. مانند:

دانشجو «دانش جوینده»

دروغگو «دروغ گوینده»

سخنگو «سخن گوینده»

البته در برخی واژه‌های مانند: کمک راننده، مشایعت کننده، استقبال شوند، این تغییر پیش نمی‌آید.

رشوت دهنده و رشوت گیرنده هر دو گناهکارند.

۲- بیشتر صفات فاعلی مشتقند، یعنی از بن مضارع یا بن ماضی فعل با افزودن پسوند ساخته می‌شوند.

۵- صفت مفعولی

برکسی یا چیزی دلالت میکند که فعل بر آن واقع شده باشد و علامت آن «ه» است. مانند: کشته، پرسیده، گفته. گاهی نیز کلمه «شده» به آن افزوده می‌شود. مانند:

کشته شده. پرسیده شده. گفته شده.

طرز ساخت: بن ماضی متعدی + ه = صفت مفعولی

از مصدر ساختن - ساخت + ه = ساخته «دروستکراو»

بن ماضی برخی افعال متعدی + ار = صفت مفعولی

از مصدر گرفتن - گرفت + ار = گرفتار «گیروده»

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی.

یاد لوری:

۱- صفت‌های مفعولی از افعال متعدی ساخته میشوند. اگر از افعال لازم بسازند معنی صفت فاعلی میدهند. مانند: رفته، که معنی «رونده» میدهد.

۲- در صفت‌های مفعولی مرکب گاهی «ه» می‌افتد. مانند: خدا داد «خدا داده» خواب آلود «خواب الوده»

۶- صفتی نسبی:

هر صفتی، موصوف خود را به جایی یا کسی یا به چیزی نسبت دهد، صفت نسبی می‌نامند. علامت آن عبارتست از: «ی، ین، ینه، گان، گانه، ه، آنه» مانند:

ی: نیشابوری: عمر خیام نیشابوری شاعر و دانشمند بود.

ین: نمکین: زنار، حرف‌های نمکین میزند.

ینه: دیرینه: کورد و ملت‌های اسلام پیوند دیرینه دارند.

گان: مهرگان، گروگان

گانه: جداگانه

انه: عاشقانه، مستانه. زنانه

ه: سده، دهه. هزاره.

۷- صفت برتر و برترین «صفت تفضیلی و صفت عالی»

۱- صفت برتر: آنست که برتری یک موصوف را بر موصوف‌های هم‌نوع خود نشان میدهد و علامت آن «تر» است.

زنار و گوژند خواهرند، ولی این از آن پاهوش تر است

پ - صفت برترین:

آنست که برتری یک موصوف را بر تمام موصوف‌های هم‌نوع خود میرساند و علامت آن «ترین» است. مانند:

احمد خانی نامی ترین شاعر کورد است.

توضیحات

زبان «زهبان» زمان

سرخ «سورخ» سور

سفید: «سیتفید»: سپی

لاغر «لاغەر» : لەر، لاواز
 فربه «فەربە» : قەلەو
 چاق «چاغ» : قەلەو
 تلخ «تەلخ» تال
 دانشمند «دانیشمەند» : زانا، دانا
 بالا «بالا» سەری
 صفت «سەفەت» ناوەلناو
 زیبا «زیبا» : جوان
 گاهی «گاهی» هەندێ جار
 پیروز «پیروز» سەرکەوتو
 برخوردار «بەرخۆردەم» : تووش بووم
 بلند «بۆلەند» بەرز
 کوتاه «کوتاه» کۆل، کورت
 تیره «تیره» تاریک
 ریشه «ریشه» : رهگ
 خریدار «خەریدار» : کڕیار
 آفریدگار «ئافەریدێگار» : خوا، خالق
 آموزگار «ناموزگار» : نامۆزگار، مامۆستا
 آموختن «ناموختهن» : فێربوون
 فراموشکار «فەراموشکار» زەین کۆتەر، کەسێ کە زوو شتی لە بیر بجێ
 آهن «ناهن» : ناسن
 زر «زەر» : زێر
 پسوند «پەسوهند» پاشگر
 دانشور «دانیش وەر» زانست پەرورەر، زانا
 دروغ «دروغ» درۆ
 رشوت «ریشووت» : بەرتیل
 کشته «کوشتن» : کوژراو
 گفته «گۆفتن» : گوتراو
 پرسیده «پۆرسیدی» پرسراو
 ساخته «ساختن» : دروستکراو

گرفتار «گیرفتار»: گیرده
 سالخورده «سال خورده» به سال‌آچو
 کشته «کیشته» چیتراو
 خواب آلود «خاب نالود» خه‌والو
 نمکین «نمه‌مکین»: به‌تام، خوش
 دیرینه «دیرینی»: کۆن
 گروگان «گیروگان»: بارمته
 مهرگان «میتهرتگان»: میهره‌جان، جهژن
 زنانه «ژهنانی»: ژنانه
 نامی «نامی»: ناودار
 نویسنده «نویسه‌ندی»: نویسه‌ر
 سده «سده‌ئی»: سده، قهرین، سده سال
 تر، ترین «تەر، تهرین» تر، ترین وهک: باشتر، باشتترین
 فعل متعدی: فرمانی تیتیه‌ر
 فعل لازم: فرمانی تیتنه‌په‌ر
 باهوش «باهوش»: وریا، زیره‌ک
 همنوع «هم نه‌ووع»: هاو‌جو‌ر
 همراه «همراه»: هاو‌رئ، پیکه‌وه

قهد و اقسام آن

کلمه‌ای است که مفهوم فعل یا صفت یا کلمه دیگر را به زمان و مکان و یا چگونگی و حالتی مقید سازد و بر چند گونه است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- قید زمان: آنست که زمان وقوع فعل برساند. مانند: روز، شب، دیر، زود، همیشه، ناگهان، همواره، بامداد، فردا...
 امروز نقد، فردا نسیه.

همیشد فردا به مسافرت خواهد رفت

۲- قید مکان: آنست که جای روی دادن فعل را بیان کند. مانند: بالا، پایین، درون، بیرون، پیرامون. پیش، پس، چپ، اینجا، آنجا، همه‌جا.

از اینجا و آنجا و همه‌جا.

هرکجا تو یا منی، من خوشدلَم

گر بود در قعر چاهی منزلم «مولوی»

۳- قید مقدار: آنست که مقدار و اندازه فعل بر مانند فراوان، بسیار، چند، بسا، بسی، کم، بیش، اندک، سراسر، پاک «تیکرا»

هرکه پرهیز و علم و زهد فروخت

خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت «سعدی»

۴- قید نفی: آنست که نفی برساند: نه، خیر، هرگز، به هیچ وجه، هیچ.

نسرین هرگز فان را ندیده است.

۵- قید تاکید: آنست که فعل را تصدیق و تاکید کند: ناچار، بی گمان، بی چند و چون، بدرستی، البته، لابد، حتماً، بلی، بی چون و چرا، قطعاً

هرکه عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد

بی گمان عیب تو پیش دیگران خواهد برد.

بهباد حتما در امتحان پذیرفته خواهد شد.

۶- قید ترتیب: آنست که ترتیب کار را برساند: یکان یکان، پیاپی، دسته دسته، دمام، در آغاز، در انجام، نخست، یکدفعه، دوم، سوم، رزمندگان دسته دسته آمدن.

۷- قید شک و گمان: آنست که گمان و تردید بیان کند: «گوئی، پنداری، گویا، شاید، مگر، به گمان».

من نزد آموزگاران میروم تا شاید دانش بیشتری بیاموزم.

۸- قید تشبیه: آنست که مشابهت بیان کند: چنین، چنان، مانا، همانا.

آن کسی که مرا یکشت، باز آمد پیش

مانا که دلش بسوخت، بر گشته، خویش «سعدی»

۹- قید پرسش

آنست که درباره وقوع فعل پرسش کند: تا چند، چرا، کی، تاکی، آبا، چطور، برای چه، کدام، چگونه، چند. چرا درس نمی خوانی؟

۱۰- قید استثنا: جز، مگر، جزکه، مگر که

هر شب در خانه هستم جز شبهای آدینه.

۱۱- قید آرزو: آنست که تنای به انجام رسیدن فعل را بیان کند
«کاش، ای کاش، کاشکی، الهی، امیدوارم، آرزودارم.»

ای کاش مردم ارزش زندگی می‌دانستند.

۱۲- قید حالت و چگونگی: آنست که حالت فعل یا مفعول را در هنگام وقوع فعل برساند «بد، زشت، تند، آهسته، سواره، پیاده، ایستاده، آشکارا، پنهان، خندان، گریان...»

این رسم ناست که ایستاده بپیری.

۱۳- قید سوگند: بخدا، به جان.

۱۴- قید شرط: اگر، اگرچه، گر، ورنه، چنانچه.

گر صبر کنی زغوره حلوا سازی.

پاد آوری:

۱- اگر پسوند «انه» به آخر اسم یا صفت بیافزاییم، غالباً به صورت قید حالت و چگونگی در می‌آید. مانند: زن + انه = زنانه. مرد + انه = مردانه. دلیر + انه = دلیرانه.

ب- قیدهایی هستند که میتوان از مفهوم و معنی جمله به وجود آنها پی برد.

حالت سوخته را، سوخته دل داند و بس

شمع دانست که جان دادن پروانه ز چیست

توحیدی شیرازی

۱۵- قید شادی و تاسف: آنست که شادی یا تأسف گوینده در مورد موضوع جمله و انجام گرفتن فعل نشان میدهد.

برای شادی: خوشبختانه او را دیدم.

برای تاسف: بدبختانه عمر به بیهودگی گذشت.

۱۶- قید تکرار: آنست که تکرار عمل یا حالتی را نشان میدهد.
دگر بار، بار دیگر، دگر باره، دوباره، از نو.

دوستم پیمان داد که بار دیگر این کار را دوباره نکند

توضیحات

قید «قتی ید»: ناوه لفرمان

بار دیگر «باری دیگر»: جارتکی دیکه

بیابید «بیابید»: بدوزنه‌وه

بامداد «بامداد» : بهر به بیان
 فردا «فردا» : سپهینج
 دیر «دیر» : درهنگ
 زود «زود» : زوو
 نقد : «نقد» : کاش
 نسیم «نسییم» : قهرز
 درون «درون» : ناوهوه
 بیرون «بیرون» : دهرهوه
 پیرامون «پیرامون» : دهر باره، دهور بهر
 پیش «پیش» : پیش
 پس «پس» : پاش
 اینجا «این جا» : نیره
 آنجا «آن جا» : نهوی
 چاه «چاه» : چال، بیر
 بسیار «بسیار» : زور
 اندک «نهندهک» : کهمیک
 پاک «پاک» : سهرله بهر، تیکر
 پرهیز «پرهیز» : پارتیز
 خرمن «خیرمه» : خهرمان
 سوختن «سوخته» : سوتان
 مهتاب «مهتاب» : تریفه
 دیگران «دیگه ران» : کهسانی دی
 پیایی «پیتاپیتی» : پهیتا پهیتا
 نخست «نوخوست» : سهرتا
 نخستین «نوخوستین» : یه کهمین
 رزمده «رهمه ندی» : جهنگاوه
 بیاموزم «بیاموزهم» : فیر بیم
 کدام «کودام» : کامه، کام
 چرا «چرا» : بوجی؟
 جز «جوز» : جگه له، بیتجگه له

کشته «کۆشتی»: کوژراو
 کاش «کاش»: کاشکی، بریا، خۆزیا
 ارزش «نەرزیش»: نرخ، بایەخ
 می‌دانستند «می‌دانستەند»: دەیانزانای
 هنگام «هینگام»: کات
 آشکارا «ناشکارا»: بە ناشکرا
 پنهان «پینهان»: نهێنی
 غوره «غوره»: بەرسیله
 انگور «نەنگور»: تری
 چگونگی «چینگونیکى»: چۆنیه‌تى
 پروانه «پەروانە»: پەپوله
 بیهوده «بیهودە»: بیهودە
 گذشت «گۆزەشت»: رۆی، تیپه‌ری
 دفترچه «دەفتەرچە»: دەفتەری بچوک
 خاطرات «خاتیرات»: بیرەوهری
 دختر: «دۆختەر»: کیهز
 زیرا «زیرا»: چونکه
 سراغ «سوراغ»: سۆزاخ، تاقیب
 سوراخ «سوراخ»: کون
 عوض شده «عه‌وه‌ز شۆدۆی»: گۆراوه
 جلو «جیلۆ»: پیتش
 اطاق «ئۆتاغ»: ژور، هۆده
 بلند قد «بۆلەند قەد»: بالا‌پەرز
 پی‌درپی «پیتی دەرپیتی»: لیکدا لیکدا
 این سو و آن سو «ئین سو و نان سو»: ئەم سەر و ئەو سەر
 سبیل «سیتییل»: سمیل
 قشنگ «قەشەنگ»: جوان
 پرسه زدن «پەرسە زدن»: پیاسە کردن.
 نگاه میکند «نێگاه مێکۆنەد»: سەیر دەکا
 سپیده «سیتیپەدە»: سپی‌ده

ريختن « ريخته‌ن » : رژان
 ولی « وه‌لی » : به‌لام
 قدم زدن « قه‌دهم زه‌دهن » : پي‌اسه‌کردن
 تشويق « ته‌شويق » : هاندان
 چشمک زدن « چيشمه‌ک زه‌دهن » : چاو داگرتن
 بوسه « بوسه » : ماچ، راهوسان.
 پرتاب « پهرتاب » : پهرت کردن، هه‌ل‌دان
 پاسخ « پاسوخ » : وه‌لام
 زیر « زیر » : ژير
 خيس شدن « خيس شو‌دهن » : ته‌ر بوون
 مشکي « ميشکي » : ره‌ش
 مادر « مادر » : دايک
 تن « تنه‌ن » : له‌ش
 صورت « سوره‌ت » : ده‌مو چاو
 آرايش : « نارايش » : رازانه‌وه
 آنگاه « نانگاه » : نه‌وکات، نه‌وسا
 حقه باز : « هۆقه باز » : فيلب‌ز
 اشتباه « نيتشباھ » : هه‌له، سمه‌و
 يادداشت : « يادداشت » : نوسراو
 برداشت « به‌رداشت » : هه‌ل گرت، تاوی دايه لينکدانه‌وه
 گج « گه‌ج » : ده‌باشير
 آستين « ناستين » : قول
 کت « کوت » : چاکه‌ت
 پياده‌رو « پياده‌يرو » : شوسته
 پيشنه‌اد « پيشنه‌هاد » : پيش‌نياز
 طپش « ته‌پيش » : تره‌ه‌ ترپ
 آرنج : « نارهنج » : ثانياشک
 سقلمه « سوغلمتي » : سوغرمه
 سينه « سينتي » : سنگ
 کثيف « که‌سييف » : چه‌په‌ل، نه‌گريس

انباشته « نه‌باشتن »: پر
 آجان « ناجان »: حس حس
 صحبت « سوجهت »: قسه
 بدجنس « به‌دجنس »: ناجمن، گلاو، فیلای
 پرستیدنی « پرستیده‌نی »: شایسته‌ی پرستن
 بی نظیر « بی نه‌زیر »: بی وینه، بی هاوتا
 دیشب « دیشه‌ب »: دوی شهو
 رختخواب « رختی خاب »: نونی نوستن
 کلاتر « که‌لاتهر »: پولیس
 پست « په‌ست »: نزم
 ناکس « ناکتس »: هه‌تیوچه، ناکه‌س به‌چه
 دستگیری « ده‌ستگیری »: گرتن
 کشیک « کیشیک »: نیشک
 اتفاقا « ئیتفاقه‌ن »: به ریکه‌وت
 من « مهن »: من
 تو « تو »: تو
 او « نو »: نو
 ما « ما »: نیمه
 شما « شو‌ما »: نیوه
 ایشان « ئیشان »: نه‌وان
 رذل « ره‌زل »: خوتری، هیچ و پوچ
 دشنام « دوشنام »: جوتن، جنینو
 قهرین
 صفتها و قیدها را در این داستان بیابید.
 « از دفترچه خاطرات یک دختر »

از چخوف

13- اکتبر:

امروز بی اندازه خوشحال هستم، زیرا سرانجام عشق بسراغ قلب من
 آمد. چشم حسود کور... باورکردنی نیست. حالا دیگر همه چیز در نظرم
 عوض شده است. امروز از صبح زود جلو پنجره، اطاقم مردی بلند قد و

موسیاه پی در پی باینسو و آنسو میرود.
سبیل‌های قشنگی دارد. چند روزی است که او از صبح تا تاریک شدن
هوا، جلوی پنجره، اطاق من پرسه میزند و مرتباً بطرف پنجره نگاه میکند
و من ظاهراً به او بی‌توجه هستم و هیچ اعتنایی به نگاه‌های او ندارم.
14- اکتبر

امروز از سپیده، صبح تا شب، باران مثل سیل از آسمان، بزمین فرو
میریزد، ولی آن مردک بیچاره مانند روزهای پیش، صبح زود خودش را
بمقابل پنجره، اطاق رسانده بود طبق معمول در حال قدم زدن بود.
دلم برایش سوخت و برای آنکه او را دلگرم کرده باشم و همچنین بخاطر
تشویقش، چشمکی زدم و بوسه‌ای روی هوا برایش پرتاب کردم، او با
تبسم شیرینی به بوسه، من پاسخ داد. من نمیدانم او کیست. خواهر
«واریا» فکر میکند که آن مرد موسیاه عاشقش شده است، بهمین جهت
امروز بمن گفت:

- بخاطر عشق من است که او در زیر باران ایستاده و با وجود آنکه
تمام هیکلش خیس شده باز هم از جلوی پنجره دور نمی‌شود.
اما بنظر من «واریا» دختر بی‌کله‌ای است، آخر چطور امکان دارد که
مرد موسیاهی، یک دختر چشم و ابرو مشکمی را دوست داشته باشد؟
مادرم از قضیه آگاه شده است، ما «من و واریا» بدستور او بهترین
لباس‌های خود را بتن کردیم و سرو صورت خود را به بهترین وجهی آرایش
نمودیم و آنگاه جلوی پنجره نشستیم. مادرم گفت:
- احتمال دارد که این مرد، آدم حقه باز و یا آنکه آدم خوبی باشد، ولی
در هر حال شما باید توجه او را بیشتر بخود جلب کنید. من گفتم: شما
اشتباه میکنید مادر، او حقه‌باز نیست.

15- اکتبر
واریا خیلی ناراحت است. خیال میکند که من جلوی سعادت و
نیکبختی او را سد کرده‌ام، همچنین فکر میکند که من باعث ناراحتیش
شده‌ام. اما من بنظر خودم هیچ گناهی ندارم، زیرا مرد موسیاه به «واریا»
توجهی نمیکند بلکه بمن علاقه دارد.

نزدیک‌های عصر یادداشتی نوشتم و بطرف مرد موسیاه پرتاب کردم. او
یادداشت را برداشت و خواند. اما او خیلی حقه‌باز است زیرا توی جیبش

تکه‌ای گچ خارج کرد و روی استین کتش با حروف درشتی نوشت «حالا نه». او چند دقیقه جلو پنجره پرسه زد بعد به پیاده روی مقابل رفت، با گچ روی دیوار نوشت «با پیشنهادتان موافقم اما حالا نه» پس از آنکه نوشته او را روی دیوار خواندم، او با سرعت آنرا پاک کرد. غیدانم چرا قلم این چنین با شدت بطیش افتاده است؟
16- اکتبر

امروز خواهرم «واریا» از شدت حسد و ناراحتی با نوک آرنجش سقلمه‌ای شدید و درد آوری به سینه‌ام زد، بنظر من او دختر منحوس و کثیفی است. او قلبی انباشته از حسادت دارد.
امروز هم مانند روزهای قبل، مرد موسیاه مقابل پنجره قدم میزد، او حتی چند دفعه پنجره اطاق مرا به «آجان» محله نشان داد و چند دقیقه‌ای با او به صحبت مشغول شد، شاید او از من در نزد «آجان» تعریف و تمجید مینمود و شاید هم میخواست حقه‌ای سوار کند و یا اینکه میخواست با وعده و وعیدهای خود نظر «آجان» را نسبت بخود خوشبین نماید. امان از دست این مردها. شما مردها بی اندازه بدجنس و حقه باز و ستمگر هستید. اما در عین حال که بدجنس و ستمگر هستید، موجودی پرستیدنی و بی نظیری نیز می‌باشید!
17- اکتبر

دیشب برادرم از مسافرت آمد. اما قبل از آنکه بتواند به رختخواب خود برود، از طرف کلاتر توقیف شده و محبوس گردید.
18- اکتبر:

آن مرد رذل پست، کثافت و ناکس. تازه متوجه شده‌ام که در این مدت نه بخاطر من جلو پنجره می‌آمد و نه به خاطر «واریا» بلکه برای دستگیری برادرم که پول اداره‌ای را به سرقت برده بود به آنجا می‌آمد و کشیک می‌کشید.

اتفاقا امروز هم مرد موسیاه را جلو پنجره دیدم، چند لحظه توی خیابان قدم زد و پس از آنکه خیابان خلوت شد روی دیوار نوشت «از امروز دیگر کاری ندارم و بفرمان شما هستم».
از شدت عصبانیت برای او شکلکی در آوردم و زبانم را نشان دادم. حیوان کثیف، رذل پست.

از: چغوف

پرشها

- ۱- چرا دختر به مادرش گفت اشتباه می‌کنید و آن مرد حقه باز نیست؟
- ۲- چرا دختر به مرد دشنام داد؟

پیشاوند و پساوند

پیشوند و پسوند، حروف و کلماتی هستند که در پیش یا پس برخی کلمات می‌آیند و معانی جدیدی به وجود می‌آورند.

۱- پیشوندها:

حروف و کلماتی هستند که به اول کلمات دیگر افزوده می‌شوند و معانی جدیدی را به وجود می‌آورند، و اینک به ذکر برخی از پیشوندهای معروف می‌پردازیم.

۱- هم: هم کلاس. هم سفر، همسایه. همشین.

۲- بی: بی خبر، بی فایده، بیسواد

۳- دژ: دش: دژخیم «جه‌لاد». دشمن

۴- با: با ادب، با هنر، باسواد

۵- نا: ناتوان، نادان.

۶- پس: پس انداز، پس مانده

۷- باز: بازگشت.

۸- پر: پر آشوب، پر مایه

۹- سر: سرچشمه، سرآغاز، سراسیمه، «سرگردان»

۱۰- شاه: شاهراه

۲- پسوندها «پساوندها»

حروف و کلماتی هستند که به آخر کلمات دیگر می‌پیوندند و معانی جدیدی را به وجود می‌آورند. برخی از پسوندهای مشهور عبارتند از:

۱- ین: زر+ ین= زرین، رنگ+ ین= رنگین

۲- ینه: پشم+ ینه= پشمینه

۳- گین: شرم+ گین= شرمگین. غم+ گین= غمگین

۴- انه: خردمند+ انه= خردمندانه. مرد+ انه= مردانه.

۵- اسا: پلنگ+ اسا= پلنگ اسما

۶- وش: ماه+ وش= ماهوش. پری+ وش= پریوش

۷- ستان: گل + ستان = گلستان. کرد + ستان = کردستان

۸- زار: گل + زار = گلزار

۹- گاه: شام + گاه = شامگاه

۱۰- بان: باغ + بان = باغبان

۳- میانوند: مشهورترین میانوند «الفی» است که میان دو بخش کلمه قرار میگیرد، مانند: سراسر، لبالب، رنگارنگ. برابر، گوناگون.

توضیحات

پیشوند: «پیش وەند»: پیشگر

پسوند «پەسوەند»: پاشگر

میانوند «میان وەند»: ناوگر

برخی «بەرخى»: هندی

نو «نۆو»: نوئی، تازه

هەمکلاس «هەم کیتلاس»: هاویقل

هەمسەر «هەم سەفەر»: هاوسەفەر

هەمنشین «هەم نیشین»: کسی که له‌گەڵت دانیشی.

هەمسایە «هەم سایە»: دراوستی، هاوستی

بیسواد «بی سەواد»: نەخوێندەوار

پەس انداز «پەس نەنداز»: پاشەکەوت

پەس مانده «پەس مانده»: پاشاوه

بازگشت «بازگەشت»: گەڕانەوه

بازداشت «بازداشت»: تەوقیف

پراشوب «پۆرناشوب»: بە ئازاوه

پرمايه «پۆرمایه»: سەنگین، زۆر هەوین

سرچشمه «سەرچشمه»: سەرچاوه

سراسیمه «سەراسیمه»: سەرگەردان

شاهراه «شاهراه»: شارێ

ماهوش «ماه وەش»: مانگ ناسا

پریوش «پەری وەش»: پەری ناسا

شامگاه «شام گاه»: کاتی ئێواره

باغبان «باغ بان»: باغه‌وان

لبالب « له باله ب » : لیوان لیو
 گوناگون « گوناگون » : جوزا و جوز
 رنگین کمان « رنگین که مان » : په لکه زترینه
 شرمگین « شرم گین » : شهرمه زار
 غمگین « غه مگین » : خه مبار

آواها و اصوات

کلماتی هستند که حالات روحی گوینده را می نمایانند و چون مفهوم جمله را دارند، این گونه کلمات را شبه جمله نیز نامیده اند و اصوات «آوا» بر چند وجه گوناگونند که شایع ترین آنها عبارتند از:

۱- در افسوس و درد: دریغا، دریغ، دردا، افسوس، وای، او، اخ.
 خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست.

۲- در تنبیه و آگاهی: زنهار، مبادا، هان، هلا، هین، الا،
 زنهار راز دل خویش فاش نکنی

۳- در ندا: ای، ایا، الف ندا.

خدایا، ای فرزند مبادا گامی در راه خیانت بنهید

۴- در تعجب و شگفت: وه، وهوه، عجب، شگفتا، چه خوب
 عجب که رغبت دیدار ما کردی:

۵- در تحسین و آفرین: بهبه، خوشا، زه، خه، خُنک، آفرین، زهی،
 بارک الله، ماشاء الله. مرجبا، احسن.

بارک الله چه داستان زیبایی!

۶- در آرزو و امید: کاش، ای کاش و کاشکی.
 کاشکی کاخ ستم ویران شود.

توضیحات

آوا «ناوا»: دهنگ

نمایانند «نیمایاندهن»: نواندن

افسوس «نه افسوس»: مه خابن

زنهار «زتنهار»: زنهار

مبادا «مه بادا»: نه بادا

شگفت «شیتگتفت»: سه رسورمان

جاودانی «جاودانی»: هه میشه یی، نه مر.

راز «راز» : نهی
 فاش «فاش» : بلا و بونهوه، ناشکرا بوون
 فرزند «فرزنده» : رۆله، کوپ
 کاخ «کاخ» : کوشک
 بنهید «بنهید» : بنه
 گام «گام» : ههنگاو
 ویران شود «ویران شهوود» : ویران بیه، بروختی
 دیدار «دیدار» : دیدنه
 کاش، کاشکی «کاش، کاشکی» : بریا، خۆزیا، کاشکی.

حروف

حروف، کلماتی هستند که غالبا از کلمه‌های دیگر کوتاه‌ترند و معنی مستقلی ندارند، حروف بر چند قسم است که مشهورترین آنها عبارتند از:
 ۱- حرف ربط:

آنست که دو کلمه یا دو جمله را به هم پیوند میدهد. حرف ربط «پیوند» دو نوع است:

۱- ساده. مانند: و، یا، تا، که، پس، اگر، چه، چون، نه، ولی، لیکن، لیکن، هم، نیز، سپس، زیرا، خواه.
 بکوش تا کامیاب شوی.

به کرکوک رفتم که دوستم را ببینم، ولی او را ندیدم، زیرا به مسافرت رفته بود.

تا رنج نبری، گنج نبری

ب- مرکب. مانند:

چونکه، چنانکه، تا اینکه، زیرا که، اگرچه، وقتیکه، همینکه، بلکه، وانگهی، هرچند، بنابراین، با اینکه، از بهر آن.

همینکه خوب گوش بدهیم، یاد میگیریم.

یادآوری:

حرفهای: اگر، گر، از، تا در جمله‌های شرطی بکار میروند ولی در ردیف حروف پیوند شمرده میشوند.

اگر گل نیستی، خار هم نباش.

توضیحات

پرهیز «پرهیز» : پارتیز
رها کردن «رها که ردون» : جیهیتشتن، به رها کردن، نازاد کردن
دوست «دوست» : دوست، ناشنا

خرس «خیرس» : ورچ

گوش «گوش» : گوی

ناپدید شد «ناپدید شود» : دیار نه ما

هنگامی «ههینگامی» : کاتی

بالا «بالا» : سهری

پایین «پایین» : خواری

زمرمه «زتمزتمی» : چیه

با خنده «با خندی» : به پیکه نینه وه.

بوییدن «بوییده» : بون کردن

پنداشت «پیتنداشت» : وای زانی.

صورت «سوروت» : ده موجاو

نزدیک «نهزدیک» : نزدیک

پوزه «پوزه» : لموز، پوزه

جنگل «جهنگل» : لیره وار

بر زمین انداخت «به ر زمین نه نداشت» : دابه نه رزا

خار «خار» : درک

تقرین

در این داستان حروف پیوند را مشخص کنید.

«دو دوست»

از: تولستوی

دو دوست در جنگلی قدم میزدند. خرسی به سوی آنها حمله برد، یکی از آنان فرار کرد و از درختی بالا رفت و خود را پنهان ساخت. در حالی که دیگری در همانجا ماند. چه می توانست بکند؟ تنها کاری که کرد این بود که خود را با صورت بر زمین انداخت و خودش را به مردن زد. وقتی که به او نزدیک شد و با پوزه اش او را بویید، نفس را در سینه حبس کرد. خرس با بوییدن صورت پسر پنداشت که او مرده است و از آنجا دور شد، هنگامی که خرس از جلو چشم آنان ناپدید شد، دوستی که بالای درخت

رفته بود پایین آمد و با خنده گفت:

- بگو ببینم خرس در گوشت چه چیزی زمزمه کرد؟
- اه خرس به من نصیحت کرد از دوستی، با کسی که در موقع خطر دوستش را رها میکند، بپرهیزم.

پرسشها

۱- خرس، چه چیزی در گوش پسر زمزمه کرده بود؟

۲- چرا، خرس پسر را نخورد؟

۲- حرف اضافه:

کلمه‌ای است که پیش از اسم یا ضمیر یا عبارتی میاید و آنرا متمم فعل قرار میدهد و از نظر ساختمان بر دو وجه است:

أ- حرف اضافه ساده، مانند: ب، به، با، از، بر، تا، در، چون، برای، نزد، نزدیک، پیش، روی، سوی، پی.

یادآوری:

هر یک از این حروف در مورد مخصوص بکار میروند و بعضی از آنها معنی مختلف دارند.

۱- برادرم امروز از مسافرت برگشت

۲- مهناز دو یاخچه بازی میکند

آرام، به دبیرستان می‌رود

من مشق را با خودکار می‌نویسم.

ب- حرف اضافه مرکب، مانند: از برای، از بهر، از پی، از روی، درباره، بجز، در نزد.

کتاب را از روی میز بردار.

یادآوری

۱- تا، اگر برپایان زمان یا مکان دلالت کند، حرف اضافه است و اگر دو کلمه به هم پیوند دهد، حرف پیوند «ربط» است.

از صبح تا شب کار میکنم «اضافه است. برپایان زمان دلالت میکند.»

از کرکوک تا سلیمانیه یک ساعت راه است. «اضافه است. برپایان مکان دلالت میکند.»

بکوش تا پذیرفته شوی. «حرف ربط است.»

۲- را، اگر معنای «از، به، برای» بدهد حرف اضافه است.
حکیم را پرسیدند.. «از حکیم پرسیدند»

علی را گفتم به من سر بزنند «به علی گفتم..»
گوسفندی قربانی کرده بودم، میهمانانرا، «برای میهمانان»
۳- چون: اگر معنی مثل و مانند بدهد حرف اضافه است.

از دیدارش چون گل شکفتم.. «مانند گل شکفتم»
ولی اگر معنی پیوند دادن دو کلمه را برساند، حرف ربط است.
دو ماه است برادرم را ندیده‌ام چون سرگرم کار بودم «حرف ربط».

توضیحات

همت و جوافردی «هیئت و جہوان مردی»: پیاده‌تی و دست و دل

تیری

منت «میننت»: منعت

سماط «سیتات»: سفره، خوان
گردآمده‌اند «گرد نامه‌دپته‌ند»: خرپونه‌ته‌وه، گردپونه‌ته‌وه.

مهمان «میهمان»: میوان
خارکن «خارگن»: درک و دال‌کهر.

صحرا «سه‌حرا»: بیابان. دهشت

گوشه «گوشن»: گوشه

بیرون «بیرون»: دهره‌وه

شتر «شوتر»: وستر

چهل «چنپیل»: چل

قربان «قوریان»: قوریانی

امرا «نومه‌را»: میران

بزرگ «بوزورگ»: گه‌وره

سرگرم «سه‌رگرم»: سه‌رقال، مژول

پدر «پتدور»: باب

شکفتم «شیکوفتم»: گه‌شامه‌وه، شکوفتم کرد.

ماه «ماه»: مانگ، هه‌یث

سرزدن «سهرزه‌دن»: سهردان

گوسفند «گوسفند»: معی

پایان « پایان » : کوتایی

صبح « سوب » : بهیانی

صبحانه « سوبهانی » : نانی بهیانی

ناهار « نه هار » : نیوه روژه.

شام « شام » : شتو .

بردار « بهردار » : هه لگوه

میز « میز » : میز

دبیرستان « ده دبیرستان » : قوتا بهخانه‌ی ناماده‌یی

خودکار « خودکار » : قه له می جاف

خودنویس « خودنویس » : پاندان

مداد « متداد » : قه له می رهش

بازی « بازی » : وازی، یاری، گه مه، کایه

ساختمان « ساختمان » : بینا

بلی « به لی » : به لتی

بیا بید « بیا بید » : بدوژنه وه

پشته « پوشتی » : کوژ

هرکه « هرکتی » : هه رکتی هک

منظور « مه نزور » : مه به ست

نهادن « نه هادهن » : دانان

تحرین

« را » اضافه در نوشته ، زیر بیا بید.

حاتم طایی را گفتند:

- از تو بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای یا شینده‌ای؟

گفت: بلی، یک روز چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را و خود به

گوشه ، صحرا به حاجتی بیرون رفتم. خارکنی را دیدم پشته فراهم نهاده،

گفتم: به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سباط او گرد آمده اند؟

گفت: هرکه نان از عمل خویش خورد

منت حاتم طایی نبرد

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

از گلستان سعدی.

پرسشها

۱- سعدی، چه منظوری در پشت این حکایت نهاده و چه پندی به ما میدهد؟

۲- حاتم طایی چه پاسخی داد؟

۳- حرف نشانه:

آنست که برای تشخیص دادن مقام کلمه در ساختمان جمله بکار میرود.

محمد کتاب را خواند «را، نشانه، مفعولی»

مادر حسن، خواهر من است. «—» نشانه، مضاف الیه
«را» نشانه، مفعول است، اگر با مفعول جمله همراه باشد.
او را دیدم.

درس را خواندم

یادآوری

۱- گاهی مفعول همراه «را» میاید. مانند:

یانسن، ریزین را اختراع کرد.

۲- گاهی بدون نشانه می آید. مانند: برای دیدن حشرات کوچک ریز
بین بکار میبرند.

۳- گاهی همراه «ی» می آید. مانند: دیروز کتابی خریدم

۴- گاهی همراه «ی» و «را» می آید. مانند: کتابی را که خریده بودم،
به کتابخانه، همگانی هدیه کردم.

تمرین

نوشته، زیر را به کردی ترجمه کنید:

مرگ الان خیلی آسان میتواند بسراغ من بیاید، اما من تا میتوانم باید
زندگی کنم، نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقتی ناچار با
مرگ روبرو شدم، که میشوم، مهم نیست. مهم اینست که زندگی یا مرگ
من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد..

ماهی سیاه کوچولو، از: صمد بهرنگی

توضیحات

مرگ «مدرگ»: مردن

خیلی «ختیلی»: زور

سراغ «سوراخ»: سوراخ، سورهخت
نباید «نه بایده»: نابیی
زندگی «زیندیگی»: زیان
البته «نه لیه تی»: هدلیه ته
ماهی «ماهی»: ماسی
داشته باشد: داشتنی باشد»: ههینی.

فرق مضاف الیه با صفت

۱- صفت و موصوف در حکم یک اسم است، یعنی صفت در نهاد موصوف نهان است و در عالم خارج وجود ندارد. مانند: باغ زیبا.
در ترکیب بالا باغ و زیبا دو چیز جدا از هم نیستند.
مضاف و مضاف الیه: دو چیز کاملاً جدا از یکدیگرند. مانند: خواهر مریم..

در ترکیب بالا «خواهر» یک موجود است و «مریم» موجود دیگر.
۲- در مضاف و مضاف الیه، کلمه دوم «مضاف الیه» همیشه اسم یا ضمیر یا صفت جانشین اسم است. مانند:
باغ احمد..

باغ او..

باغ دانشمند..

۳- پیش از صفت میتوان کلمه‌های «بسیار، سخت» را آورد و بعد از آن کلمه «تر» آورد: مانند:

گل زیبا — گل بسیار زیبا

صفت و موصوف

دریای خروشان — دریای سخت خروشان

گل زیبا+تر — گل زیباتر

دریای خروشان+تر — دریای خروشان تر.

ولی در مورد مضاف و مضاف الیه این کار ممکن نیست. مانند:

باغ دانشمند. باغ بسیار دانشمند

مضاف و مضاف الیه

باغ دانشمند. باغ دانشمندتر

۴- در آخر ترکیب وصفی، میتوان یکی از فعلهای ربطی «است، بود،

شد» آورد. مانند:

گل سرخ — گل، سرخ است. «موصوف و صفت است.»
ولی در مورد ترکیب اضافی این کار ممکن نیست. مانند:
باغ علی — باغ، علی است «مضاف و مضاف الیه»
۵- مضاف الیه چون اسم است، نشانه جمع می‌پذیرد ولی صفت
نمی‌پذیرد. مانند:

دیوار باغ — دیوار باغها «مضاف و مضاف الیه»
گل زیب — گل زیبا «موصوف و صفت.»

توضیحات

کله «که‌للی»: کاسه‌سهر

آدم «نادهم»: بینادم

گذاشته‌اند «گوزاشتن نه‌ند»: دایان ناوه.

چیز بفهمد «چیز بی‌فهمه‌ده»: شت تی‌بگات

باید «بایه‌ده»: ده‌بی

عوض کن «عه‌وه ز کون»: بگوره،

زشت «زشتت»: ناشیرین

می‌پندارد «می‌پیتنداره‌ده»: ده‌زانن

می‌نگرد «می‌نیگه‌رد»: ته‌ماشاه‌کا

جل «جول»: کورتان

دشمن «دوشمن»: دشمن

دیب «دیب»: ناوریشم

منفور «مه‌نفور»: بی‌زراو

دانشگاه «دانشگاه»: زانستگه

آشیانه «ناشیانه»: هیلانه، هیلین

طلا «ته‌لا»: زقر

پرتو «په‌رتزو»: تیشک، روناکی.

نهان «نه‌هان»: شاراه

دراز «دیراز»: دریز

تقرین

در ترکیب‌های زیر، ترکیب اضافی از ترکیب وصفی تشخیص بدهید:

درس تاریخ. جام طلا، گلستان سعدی.
خداوند توانا. درخت پیر. آشیانه، بلبل. زلف دراز.
دانشگاه سلیمانیه. دست روزگار.

تمرین

در نوشته‌های زیر مفعولهای را که با «را» آمده است، مشخص کنید:
آدم مست، دوست را دشمن، و منفور را محبوب، و زشت را زیبا و جل
را دینا مینگرد، گاه خود را قهرمان می‌پندارد.
- «ای بابا! برو پی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کس هرچی
گفت باید باور کرد؟! پس این عقل را برای چی توی کله آدم گذاشته‌اند؟
«آدمیزاد» گفته‌اند که چیز بفهمد، اگر نه می‌گفتند: «حیوان»..

عدد - معدود

عدد، کلمه‌ای است که برای بیان شماره، اشخاص یا اشیاء بکار
می‌رود، مانند:

پنج کتاب را خریدم.

معدود: آنست که بوسیله عدد، شماره آن بیان می‌شود. مانند:
کتاب، در مثال بالا.

عدد بر چهار قسم است:

۱- عدد اصلی

۲- عدد ترتیبی یا وصفی

۳- عدد کسری

۴- عدد توزیعی

۱- عدد اصلی «۲۰» بیست کلمه می‌باشند.

۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰،

۱۰۰، ۱۰۰۰ بقیه اعداد از قبیل ۱۱، ۱۲، ۱۳، صد هزار از ترکیب
اعداد اصلی بدست می‌آیند.

یادآوری:

۱- معدود، عدد اصلی همیشه بعد از عدد ذکر می‌گردد و همیشه مفرد
است. مانند:

- پنج ماه.

- بیست کتاب.

۲- کلمات چند و چندان، چندی و چندین تعداد نامعلوم را بیان میکند، مانند:

چندین روز راه پیمودیم «شماره» روزها معلوم نیست.

۲- عدد ترتیبی «وصفی»

آنست که ترتیب معدود را بیان کند. مانند: نخست، نخستین، دوم، دومین، چهارم، چهارمین.

یادآوری: عدد ترتیبی همان عدد اصلی هست که حرف آخرش مضموم شده و «م» به آن افزوده شده است.

چهار: چهار+م = چهارم

* عدد ترتیبی را میتوان پیش از معدود وهم پس از آن آورد. مانند: نخستین درس. درس نخستین.

* در آخر عدد «سی» کلمه «ام» آورده می شود: سی ام.

۳- عدد کسری: آنست که پاره‌ای از عدد صحیح را برساند. مانند: پنج یک. صد یک. ده یک

امروزه اعداد کسری بصورت عدد ترتیبی «وصفی» نیز بکار می‌برند. مانند: یک پنجم. یک چهارم. پنج دهم. هفت هشتم.

۴- عدد توزیعی: آنست که معدود خود را بمقدار متساوی بخش کند. مانند: دو دو، چهار چهار.

برخی اوقات به عدد اصلی پسوند «گان» افزوده نموده و آنرا به عدد توزیعی تبدیل می‌نمایند. مانند:

یگان «احاد». دهگان «عشرات». صدگان «مئات».

یادآوری:

۱- گاهی کلمه «اند» به چشم می‌خورد و این کلمه به معنای (۳-۹) بکار رفته است. مانند:

.... بیست و اند سال پادشاهی کرد.

۲- هرگاه دو یا چند عدد در مورد تردید ذکر شوند، همیشه از عدد کوچکتر شروع کنند. مانند:

چهار پنج روز...

هفت هشت بار...

۳- برای بیان معدود و تمیز آن الفاظی اصطلاح شده است که نمونه،

آنها از این قرار است:

* در مورد انسان، «تن و نفر» مانند: دو نفر سرباز آمدند. دو تن از شاگردان نیامده‌اند.

* در مورد چهارپایان «راس و سر بکار» می‌رود، مانند: دو راس گوسفند، هشت سر قاطر.

* در مورد شمشیر، کارد و تفنگ، «قبضه» به کار می‌رود. مانند: شش قبضه تفنگ. یک قبضه کارد.

* در مورد توپ و تانک «عراده» گویند. مانند: دو عراده توپ، چهار عراده تانک.

* در مورد کشتی و هواپیما، «فروند» می‌گویند. مانند: سه فروند کشتی. چهار فروند هواپیما.

* در مورد انگشتی و چاه، «حلقه» می‌گویند. مانند: یک حلقه انگشتی، دو حلقه چاه عمیق.

* در مورد دستکش و جوراب، «زوج و جفت» گویند. مانند: سه جفت جوراب. چهار زوج دستکش.

* در مورد اتومبیل، درشکه و تلفن، ساعت و اشیای خودکار، «دستگاه» گویند. مانند: دو دستگاه دوچرخه.

* در مورد عمارت و خانه، «باب» می‌گویند. مانند: یک باب دکان.

* در مورد تشک و لحاف و فرش، «تخته» گفته‌اند. مانند: دو تخته قالی.

* در مورد کتاب «جلد» و زمین «قطعه» و پارچه «قواره» گویند. مانند: یک جلد کتاب. دو قطعه زمین. دو قواره پارچه.

* $3+3=6$: سه با سه = شش. «جمع»

* $7-3=4$: ده منهای هفت = سه. «تفریق»

* $7-2=5$: دو از هفت = پنج. «تفریق»

* $3 \times 3=9$: سه سه تا = نه تا. «تا»

* $3 \times 5=15$: پنج سه تا = پانزده تا. «تا»

* $15=3+12$: پانزده تقسیم بر سه = پنج. «بر»

توضیحات

عدد «نه‌دهد»: ژماره

معدود «مەندود»: ژمیراو
 شماره «شوماری»: ژماره
 راه «راه»: ریگا
 پیمودیم «پیتیمودیم»: پیتوامان، بهمان
 نخست «نوخوست»: یه که م. سه رده تا
 بخش «بهخش»: بهش
 آند «نەند»: هەند «۳-۹» نهود و هەندی سال ژیاوه.
 قاطر «قاتیر»: هیستر
 تانک «تانک»: تانک
 هواپیما «هەوایی یا»: فرۆکه.
 فرودگاه «فرودگاه»: فرۆکه خانه
 چاه «چاه»: بېر
 دستکش «دەستکیش»: دەستکیش
 جفت «جۆفت»: جووت
 درشکه «دۆرۆشکی»: گالیسکه
 تشک «تۆشەک»: دۆشەک
 لحاف «لەهاف»: لیفە
 دوچرخه «دۆچەرخێ»: پاسکیل
 قالی «قالی»: قالی، وەرته.

خوتنه ری هیژا:

... هیچ پیت سیر نه بئ گهر بلتیم هرگیز بیرم له وه نه کردبووه که روژۆی له روژان دهست بدهمه دانان و ناماده کردنی کتیییتیکی لم بابته. چونکه بهش به حالی خۆم چونه بنج و بناوانی زمان به کارتیکی قورس دهزانم و نهو ماوه یهشم نه بوو که کاره کم نهخت و پوخت و به دلی خۆم بئ، بۆبه وهختی ریکخراوی خیرخوازی «کۆمهلهی هیوای عیراقی» له ۱۹۹۵/۲/۱۱ دا دهریه کی فیرکردنی زمانیان کرده وه و زمانی فارسی یه کتیک بوو لهو زمانانهی که له پرۆژه که یاندا بوو، و رویان له من نا که زمانی فارسییه که بلتیمه وه، زۆرم پرس و را له گهل خۆم دا کرد، دوو دل بووم له وهی که بچمه ژیر نهو باره قورسه یان نا! که چووم دهره قهت دتیم یان نا! پریردان قورسه! زمانیش زهحمه ته له ماوهی «۴۰» سهعات دا بگوترته وه، چونکه بۆ فیریونی ههر زمانیک به لای که مه وه ده بئ سئ قوناغ له بهرجاو بگیری، فیریونی دهنگه کان «فونیم» فیریونی لایه نی مورفۆلۆجی زمان که بریت یه له لیکۆلینه وهی وشه له ده ری ی رسته دا و نه و جا فیریونی لایه نی سینتاکسی زمان که بریتی یه له مامه له کردن له تهک وشه دا، له ناو رسته دا و به جوژیکی هاویه یه وهند له گهل وشه کانی تری ناو رسته دا.

به ههر حال، به نه به دلی یه وه، کاره کم وه نه ستۆگرت و شانم لئ قایم کرد، نه و جا ما بیر له وه بکه مه وه چۆن نه «۴۰» سهعاته به فیرۆ نه دم و نه و یه پی سوود به فیرخوازان بکه یه نم. ههرچی سه رم هیتا و سه رم برد «۴۰» سهعات به شی نهو سئ قوناغه ناکات که من به ته مای بووم. بۆبه هه ستام هه ردو قوناغی فیریونی دهنگه کان و مورفۆلۆجیم به شتیه یه کی زۆر چر و پر لیکدا و ههر بوخویی چیتشت ناووم له لایه نی

سیتتا کسی دایه‌وه و دواى چل سه‌عات کار کردن و خوتندنه‌وه‌ی چهن‌دین
 سه‌چاوه بو ئەم مه‌به‌سته . ئەم کتیبه هاته به‌ره‌م . لەم کتیبه‌دا تەنێ
 هه‌ولێ نه‌وه‌م داوه فیترخوازان به‌خه‌مه سه‌ر راسته‌ رێگه‌ی فیتربوون و
 هه‌نگاونانی پاشترم وه‌ن‌ه‌ستۆی خۆیان خستوه‌.

جا نه‌گه‌ر ئەم نیشانه‌یه‌م نه‌نگاوتبێ، خۆم به‌ به‌ختیار ده‌زانم و هیوادارم
 ماموستا و شاره‌زا و پسپۆران، له‌ چوارچێوه‌ی نه‌و مه‌به‌سته‌دا که
 کتیبه‌که‌ی بو‌ دانراوه‌، به‌ سه‌رنج و تیبینی و پیشنیازی خۆیان چاپی
 دووه‌می ئەم کتیبه‌ نه‌گه‌ر کرایه‌وه‌- ده‌وله‌مه‌ند بکه‌ن و پیشه‌خته‌ خۆم به‌
 مه‌تیار ده‌زانم.

هیڤی سه‌رکه‌فتن ژ بو‌ هه‌موو لایه‌ک ده‌خازم

حه‌مه‌که‌رم عارف

سله‌مانی

١٩٩٥/٣/٢٤

کورتیه یک له مەم زمان و ریزمانی فارسی و ئەلف و بێی فارسی.

* دەستوری «ریزمان» زمان چییه؟

- دەستوری زمان، زانستیکه که فیزی ئاخافتن و دروست نویسمان دهکات.

دەستوری زمان به شیوهیهکی گشتی له دوو بەش دا دهخێتته بهر باس و لیکۆلینهوه.

۱- باسی مورفۆلۆجی «تهجزیه»

۲- باسی سینتاکسی «تهرکیب»

باسی مورفۆلۆجی «تهجزیه»:

ئەگەر له ده‌ریی رسته‌دا و به‌ تەنیا له ووشه بکۆلینه‌وه و گه‌شتوگۆی له‌هر بکه‌ین، ئەوا خست‌مانه‌ته‌ به‌ریاسی مورفۆلۆجی.

باسی سینتاکسی «تهرکیب»:

به‌ریتی‌یه‌ له‌ لیکۆلینه‌وه‌ی ووشه‌ له‌ ناو رسته‌دا و به‌ شیوه‌یه‌کی هاویه‌ی‌وه‌ند له‌ گه‌ل ووشه‌کانی‌تری نی‌و رسته‌که‌دا.

نوکه‌ به‌روانه‌ ئهم رسته‌یه‌ی‌ خواره‌وه‌ و سه‌رنج‌ بده‌ که‌ چۆن هه‌ردوو باسی مورفۆلۆجی و سینتاکسی «تهجزیه‌ و ته‌رکیب» ی به‌ سه‌را جێبه‌جێ ده‌که‌ین: « به‌روانه‌ فارسیه‌که‌ = ب.ف. ».

هه‌ر زمانیک‌ بز ئاخافتن و نویسن پێویستی به‌ ووشه‌ هه‌یه‌. هه‌ر ووشه‌یه‌کی‌ش له‌ ژماره‌یه‌ک‌ پیت پێک‌ هات‌وه‌.

له‌ زمانی فارسیه‌دا «۳۳» پیت به‌کار دێت که‌ به‌رێن له‌: «ب.ف. = به‌روانه‌ فارسیه‌که‌.»

لهم (۳۳) پیتە «۸» هه‌شتیان تایبه‌تن به‌ زمانی عه‌ره‌یی و هات‌ونه‌ته‌ ناو زمانی فارسییه‌وه‌ «ب.ف.»

هه‌ر ده‌ها لهم «۳۳» پیتە «۴» چواریان تایبه‌تن به‌ زمانی فارسییه‌وه‌.

پیتەکانی دی، پیتی هاویه‌شن له‌ نی‌وان هه‌ردوو زمانی فارسی و عه‌ره‌یی‌دا.

سه‌رنج:

۱- «واو» مه‌عدوله: پیت «و» هه‌ندی‌ جار ده‌نوسری‌ به‌لام ناخوێن‌رێته‌وه‌ و پیتی ده‌لێن «واو» ی مه‌عدوله. «ب.ف.»

پیش «واو» ی مه‌عدوله هه‌میشه‌ پیتی «خ» دێت و دوا‌ی‌ ئەو «واو» یه‌کی‌ک‌ لهم پیتانه‌ دێ: «ا، و، ز، ش، ن، ه، ی، و، ه»: «ب.ف.»

نه گهر له دواى واوى مه عدوله پيستی «نهلف» بيت، نهوا واوه كه وهكو
 «ا» دهخوټنرټه وه. وهك «ب.ف». نه گهر دواى واوى مه عدوله پيستی
 «ى» بيت، نهوا واوه كه وهك «ى» دهخوټنرټه وه. وهك «ب.ف».

۲- «ه» دركاو نه دركاو

۱- «ه» ى دركو «ملفوظ» نهويه كه دهنوسرى و دهخوټنرټه وه، نه م
 پسته له سهره تاو ناوه راست و كوټايى وشوه ديت، وهك «ب.ف».

ب- «ه» ى نه دركاو «غیر ملفوظ»: نهويه كه دهنوسرى به لام
 ناخوټنرټه وه و ته نيا له كوټايى وشوه دى. وهك «ب.ف»

ج- پيستی (ه) كه تاييه تى وشوه عهره بى يگ نه. نه م پسته له زمانى
 فارسيدا هندنئ جار وهك «ه» ى نه دركاو دهنوسرى و دهخوټنرټه وه، واته
 هه مان مامه لى «ه» ى نه دركو ى له گهل ده كرى. وهك «ب.ف». نه م
 پسته «ه» هندنئ جارى دى به شيوهى «ت» دهنوسرى و دهخوټنرټه وه.
 وهك «ب.ف».

د- نهو ووشانه ى كه به «ه» ى نه دركاو كوټايان دى، هه ر گافى «ى»
 چاوگيان به رټه دوا، نهو «ه» كه ده گورې به «گ». وهك «ب.ف»
 ه- نه گهر ووشه يهك به «ه» نه دركاو كوټايى بيت، هه رگافى به رټه پال
 ووشه يهكى دى، نيشانه ى هه مزه له سهر «ه» كه داده نرى و وهكو «يا»
 دهخوټنرټه وه و به م شيوهيه دهنوسرى. وهك «ب.ف».

رسته

مرژ هه ميشه مبه ستي خوى له شيوهى رسته دا درده برى. هه ر كاتى
 چهند ووشه يهك به دم يه كه وه بيتن و مانا و چه مكيكى تهواو بگه يخن،
 پى دهلين رسته. وهك «ب.ف». رسته له روى ناوه روژك و باه ته وه،
 دوو جوړه:

۱- رسته ى فرمانى:

نهويه له روى كه فرمانى كى تهواوى تيدا بن. وهك «ب.ف».

۲- رسته ى ناوى:

نهويه كه فرمانى په يوه ستي تيدا بن. وهك «ب.ف».

رسته له روى پټكها ته وه «بيناه» ده بى به سى به شه وه:

۱- رسته ى ساده:

نهويه كه يهك فرمانى تيدا بن و مانا و چه مكيكى تهواو بگه يخن. وهك
 «ب.ف».

۲- رسته‌ی ناتواو: نه‌ویه که ماناکی تهاو نه‌بی. وهک : «ب.ف».

۳- رسته‌ی لټکدراو: نه‌ویه که له فرمانیک پتری تیدا بی. وهک : «ب.ف».

تټینی:

لهو رسته‌یه‌ی سه‌ری را «ب.ف» له فرمانیک پتر هه‌یه و دوو جوړه رسته‌ش هه‌یه. یه‌کټیکیان پارسته و نه‌وی تریان شارسته‌ی یی‌ده‌لټن.

شارسته: نه‌ویه که مهبه‌ستی سه‌ره‌کی بگه‌یه‌نی و مانای تهاو به‌ده‌سته‌وه بدات.

پارسته: «رسته‌ی پاشکو = په‌پړو»: نه‌ویه که به‌مهبه‌ستی تهاو‌کردنی واتای شارسته به‌کار دیت. «ب.ف».

مهدر «چاوگ»

چاوگ، نه‌ویه که نه‌غجامدانی کاریک یا ده‌رخستنی حاله‌تیک، بی نه‌وی کات یا کهس «به‌که‌ری مهبه‌ست بی، ده‌ری‌ری و بنوټی».

نیشانه‌ی چاوگ «دن» یا «تن»، که نه‌گه‌ر «ن» ه‌کی لټ‌لا‌بری، فرمانی رابوردوی ساده ده‌مینټه‌وه. وهک: «ب.ف».

جوړه‌کانی چاوگ

۱- چاوگی بنجی: نه‌ویه که له بنج و بناوان دا چاوگ بی. نه‌گه‌ر «ن» به‌خړټه سه‌ره‌گی فرمانی رابوردوی ساده، تهاو چاوگی بنجی لټ‌دروست ده‌بی و نیشانه‌که‌شی یا «دن» یا «تن». وهک: «ب.ف».

۲- چاوگی دروستکراو:

نه‌ویه که له به‌پړه‌تدا چاوگ نه‌پړوه، به‌لکو پاشگری «یدن» خراوه‌ته سه‌ره‌کوتایی ووشه‌ی فارسی و سه‌ره‌بی و نه‌م چاوگی لټ‌به‌ده‌ست هاتوه.

وهک: «ب.ف».

۳- چاوگی ساده:

نه‌ویه که له ووشه‌یه‌ک پتر نه‌بی. وهک: «ب.ف».

۴- چاوگی لټکدراو:

نه‌ویه که له ووشه‌یه‌ک پتر پټک هاتبی. وهک: «ب.ف».

۵- چاوگی سوک کراوه:

نه‌ویه که «ن» ی نیشانه‌ی چاوگی لټ‌لا‌بری و هه‌مان مانای چاوگیس بگه‌یه‌نی وهک: «ب.ف».

چهند سه‌رنج‌تیک له‌مهر چاوگ و نه‌و گوزرانکاریانه‌ی به‌سه‌ره‌ فرمانی

- داخوازی و هاویه یونده‌کانی دا دئ.
- همیشه بهر له نیشانه‌ی چاوگ، یه‌کیتک له‌م یازده پیتیه‌ی ده‌سته‌واژه‌ی «زمین خوش فارس» دیت و نهم پیتانه به زۆری له فرمانی داخوازی و هاویه یونده‌کانی دا، بهم شتویه‌ی خواروه ده‌گۆرتن.
- ۱- «ز»: وه‌کو خۆی ده‌میتیتته‌وه. وه‌ک: «ب.ف».
- ۲- «م»: لا ده‌برئ. وه‌ک: «ب.ف».
- ۳- «ی»: لا ده‌برئ. وه‌ک: «ب.ف».
- له‌ده‌ستور به‌ده‌ر «ناویزه» «ب.ف».
- ۴- «ن»: به‌ده‌قی خۆیه‌وه ده‌میتیتته‌وه. وه‌ک: «ب.ف».
- ۵- «خ»: ده‌گۆرتی به «ز». وه‌ک: «ب.ف». له‌ده‌ستور به‌ده‌ر «ناویزه» «ب.ف».
- له‌چاوگی «پختن» دا نه‌گهرچی «خ» بۆ «زه» گۆراوه به‌لام چونکه له‌بنجی ووشه‌که‌دا گۆرانکاری روی داوه، بۆیه به‌ ناویزه له‌ده‌ستور به‌ده‌ر ژمیردرلووه.
- ۶- «و»: ده‌گۆرتی بۆ «ئه‌لف» و له‌ دوا‌ی نه‌لفه‌که‌وه به‌زۆری «ی» زیاد ده‌کړئ. وه‌ک: «ب.ف».
- له‌ده‌ستور به‌ده‌ر «ناویزه» «ب.ف».
- ۷- «ش»: نه‌گهر پاش «ئه‌لف» بیت ده‌گۆرتی بۆ «ر» وه‌ک: «ب.ف».
- له‌فرمانی داخوازی «داشتن» دا نه‌مڕۆکه له‌بری «دار» «داشته پاش» به‌کار ده‌هێنئ.
- «ش» نه‌گهر له‌ پاش «ئه‌لف» وه‌ نه‌یه‌ت، ده‌ستوری تاییده‌تی نی‌یه، وه‌ک: «ب.ف».
- ۸- «ف»: ده‌گۆرتی به «ب» وه‌ک: «ب.ف».
- له‌ده‌ستور به‌ده‌ر «ناویزه» «ب.ف».
- ۹- «ا»: لا ده‌برئ وه‌ک: «ب.ف».
- له‌ده‌ستور به‌ده‌ر «ناویزه» «ب.ف».
- ۱۰- «ر»: وه‌کو خۆی ده‌میتیتته‌وه و هه‌ندئ جاریش «ئه‌لفیتکی» له‌پیتشه‌وه‌ی به‌کار دێن: وه‌ک: «ب.ف».
- له‌ده‌ستور به‌ده‌ر «ناویزه» «ب.ف».
- له‌ ووشه‌ی «بردن» دا نه‌گهر چی «ر» وه‌کو خۆی ماوه‌ته‌وه به‌لام چونکه گۆرانکاری له‌بنجی ووشه‌که‌دا رووی داوه، بۆیه به‌ ناویزه هاتۆته ژماردن.

۱۱- «س» نه گمر پيش «س» ه كه بوز بن نهوا ده گوتري بۆ «و» و هندی
 جاريش «ی» به دوا دا زید دد گوتري وهك : «ب.ف.»
 خو نه گمر پيش «س» ه كه بوز نه بن، نهوا لهم چوار نمونه یی ژتیره وهدا
 ده گوتري به «ه». وهك : «ب.ف.»
 لهم ههشت نمونه یی ههشدا، «س» ه كه لا ده بری. وهك : «ب.ف.»

فرمان

فرمان:

ووشه یه كه ده لالت له رودانی كاریك دهكات له یه كیتك له كاته كانی
 رابوردوو، نیستا، داهاتوودا. وهك: «ب.ف.»
 به پتی نهو پیتاسه یی سه ری هه فرمانیك پنیوسته سی چه مکی
 به رته یی بگرتته خو:

۱- کاریا حالت

۲- كات

۳- كهس «نه نجام ده ری كار»

وهك فرمانی «رفت» كه هه ر سی چه مکه کی سه ری گرتوته خو:

۱- رفتن = كارو حالت.

۲- چه مکی كات لهم فرمانه = كاتی رابوردوو.

۳- مانای كه سیس وهكوله فرمانه كه دا دیاره «نهو» ه.

وهكوله پیتاسه یی فرمان دا ناشرکا بوو، یه كیتك له چه مکه كانی بریتیه
 له كه سی نه نجام ده ری كار، كه فرمانه کی ده درتته پال. نه م كه سانه له
 زمانی فارسیدا به «۶» شتیه ده رده كه وی و پیتان ده گوتري راناوی كهس.

یه كم كه سی تاك یه كم كه سی كۆ

دووم كه سی تاك دووم كه سی كۆ

ستیم كه سی تاك ستیم كه سی كۆ

«هروانه فارسییه كه = ب.ف.»

فرمان له روی كاته وه:

فرمان له روی كاته وه ده بن به سی به شه وه.

۱- فرمانی رابوردوو.

۲- فرمانی رانه بوردوو.

۳- فرمانی داهاتوو.

فرمانی رابوردوو:

نه‌ویه که ده‌لالت له رودانی کارتیک له‌کاتی رابوردودا ده‌کات.
وهک: «ب.ف.»

فرمانی رابوردوو «۵» جۆزه:

۱- رابوردوی ساده:

نه‌ویه که ده‌لالت له‌رودانی کارتیک له رابوردودا بکات. چۆنیتی
دروستکردنی: چاوگ - ن = رابوردوی ساده.

۲- رابوردوی به‌رده‌وام:

نه‌ویه که به شتیویه‌کی به‌رده‌وام ده‌لالت له رودانی کار له‌کاتی
رابوردودا بکا. نیشان‌ه‌که‌شی پیشگری «می» به که ده‌چیتنه پیش رابوردوی
ساده.

چۆنیتی دروستکردنی: می + چاوگ - ن = رابوردوی به‌رده‌وام.

۳- رابوردوی نه‌قلی:

نه‌ویه که ده‌لالت له رودانی کارتیک له رابوردیه‌کی ته‌واودا ده‌کات.
وهک: «ب.ف.»

چۆنیتی دروستکردنی چاوگ - ن + ه + گه‌ردانی «است» = رابوردوی
نه‌قلی.

۴- رابوردوی دور:

نه‌ویه که کاتی رودانه‌که‌ی دور بی و به کۆمه‌کی «هون» گه‌ردان ده‌کری.
چۆنیتی دروستکردنی: چاوگ - ن + ه + بود = رابوردوی دور.

۵- رابوردوی نیلتزایی:

نه‌ویه که رودانی کارتیک له رابوردودا به شتیویه گومان و دوو دلی یا
نومێد و ناره‌زوو به‌یان بکات.

چۆنیتی دروستکردنی: چاوگ - ن + ه + گه‌ردانی «ه‌اشد» = رابوردوی
نیلتزایی.

فرمانی رانه‌بوردوو و جۆزه‌کانی:

فرمانی «مضارع» نه‌ویه که له نیتوان نیستا و ناینده‌دا ه‌اربه‌ش بی و
رودانی کارتیک یا رودانی حاله‌تیک له‌کاتی نیستا یا ناینده‌دا بنویتی.
وهک: «ب.ف.»

فرمانی رانه‌بوردوو «مضارع» دوو جۆزه:

۱- رانه‌بوردوی ئه‌بخاری:

نه‌ویه که رودانی کارتیک به شتیویه ه‌ه‌والتیکی له گومان به‌ده‌ر

دهریزی. وهک: «ب.ف».

چۆنیتی دروستکردنی:

می + رهگی مضارع + راناوه بکه ریبه کان «م، ی، د، یم، ید، ند»

۲ - رانه بوردوی نیلتزامی:

نه وهیه که به شیوهی گومان و دوودلی، تکاو ناره زوو کارتیک بنویتی.
وهک: «ب.ف».

چۆنیتی دروستکردنی:

ب + رهگی مضارع + راناوی بکه ر = رانه بوردوی نیلتزامی.

*

فرمانی داهاتوو و ناینده

نه وهیه که رودانی کار ته نیا له کاتی ناینده دا «داهاتوو» بنویتی.
وهک: «ب.ف».

چۆنیتی دروستکردنی:

کهردانی «خواستن» + رابوردوی ساده = فرمانی ناینده. وهک: «ب.ف».

*

فرمانی نه ری و نه ری و مثبت و منفی

فرمانی نه ری:

نه وهیه که به شیوهی نه ری ده لاله له رودانی کارتیک بکا.
وهک: «ب.ف».

فرمانی نه ری:

نه وهیه که به شیوهی نه ری ده لاله له رودانی کارتیک بکا.
وهک: «ب.ف».

فرمانی داخوازی و نهی:

فرمانی داخوازی: نه وهیه که حوکم و نه مر بگه یه نی. وهک: «ب.ف».

به جۆری نه فیی فرمانی داخوازی ده گوتری نه هی. وهک: «ب.ف».

فرمانی کۆمهک:

فرمانی «کۆمهک»، نه وانن که فرمانی دی به کۆمهک و یارمه تی دان
که ردان ده کری. گرن گترین فرمانانی کۆمهک بریتین له: استن. بودن.
خواستن. شدن. شایستن. بایستن.

۱ - استن: رابوردی نه قلی به یارمه تی نه و گه ردان ده کری.

وهك: «ب.ف».

۲- بودن: رابوردوی دورو نیلتزامی به یارمه تی گهردان ده کړی.

وهك: «ب.ف».

۳- خواستن: یارمه تی گهردان کړدنی فرمانی ناینده ددها.

وهك: «ب.ف».

۴- شدن: فرمانی نادپاری به هڅه چن ده کړی. وهك: «ب.ف».

فرمانی تینه پهر و تینه پ:

فرمانی تینه پهر: نه ویه که بهرکاری «مفعول» راسته و خوی نه بی و بهرکه رماناکه ی ته و او ده بی. وهك: «ب.ف».

فرمانی تینه پهر: نه ویه که له پال بهرکه ردا، بهرکاری ه بی.

وهك: «ب.ف».

تینه بی:

بهرکار، له گهل فرمانی تینه پهر دا نایت، بهرکه ته و او که ری له گهل دا

دی. وهك: «ب.ف».

فرمانی تینه پهر: ده شیت له گهل بهرکار دا، ته و او که ریش و هر بگری.

وهك: «ب.ف».

فرمانی دیار و فرمانی نادپار:

۱- هر فرمانی که بدرتیه پال بهر، و بهرکه ری دیار و ناشکرا بی

فرمانی دیاری پین ده لین، وهك: «ب.ف».

۲- هرکاتی فرمان بدرتیه پال بهرکار، پتی ده گوتری فرمانی نادپار.

وهك: «ب.ف».

چونتی دوست کړدنی:

چاوگ-ن+ه+ه گهردانی شدن= فرمانی نادپار.

تینه بی: ته نیا فرمانی تینه پهر ده کړی به نادپار، چونکه فرمانی تینه پهر،

بهرکاری نه، تا فرمانه که ی بدرتیه پال.

بو به تینه پهر کړدنی فرمانی تینه پهر، ری بازی ده ستوری تاییه تی هن که

له جیتی خزیدا ده چینه وه سهری.

راناو و بهرکه گانی:

راناو، ووشه به که که جیتی ناو تیک بگریته وهو، نه یه لی نه و دوو باره

بیته وه. وهك: «ب.ف».

مهرجه می راناو:

نەر ووشه‌یهی که راناوه که جیتی بگریته‌وه پیتی ده‌لین مهرجه‌عی راناو.
بۆ وینه ووشه‌ی «کۆردۆ» له نمونه‌که‌ی سه‌ری را، مهرجه‌عی راناوی پتی
ده‌لین وه‌ک: «ب.ف».

نەر راناوانه‌ی بۆ نێره پتۆستان و به‌که‌لکی ده‌سه‌که‌مان دین بریتین له
«۳» جۆر:

۱- راناوی که‌سی ۲- راناوی نیشاره‌ت ۳- راناوی هاوبه‌ش.
راناوی که‌سی:

نوه‌یه که جیتی ناو ده‌گریته‌وه و شەش جۆره پتکهاتی هه‌یه و ده‌بی به
دووبه‌شه‌وه:

۱- راناوی که‌سی سه‌ریه‌خۆ «جیا» که بریتین له:
یه‌که‌م که‌سی تاک یه‌که‌م که‌سی کۆ
دووه‌م که‌سی تاک دووه‌م که‌سی کۆ
سێیه‌م که‌سی تاک سێیه‌م که‌سی کۆ
«ب.ف»

۲- راناوی لکاوی:

نوه‌یه که به‌ ووشه‌یه‌کی پیش خۆیه‌وه بلکێ. نه‌مه‌یش دووجۆره:
۱- ده‌سته‌یه‌ک که ته‌نیا به‌ فرمانه‌وه ده‌لکێ و له‌شێوه‌ی بکه‌ردا دیت و
«راناوی بکه‌ر» یان پتی ده‌لین، که‌سه بریتین له: «م.ی. د.یم. ید. ند.»
«ب.ف»

تێبینی:

۱- راناوی لکاوی «د» سێیه‌م که‌سی تاک له‌گه‌ل فرمانی رابوردا به‌کار
نایه‌ت.

۲- له‌و شوێنه‌دا که مهرجه‌عی راناو «که‌س = ناقل» بێ، به‌ زۆری
راناوی «او» و نه‌گه‌ر «که‌س نه‌بێ» راناوی «ان» به‌کار ده‌هێنێ.
وه‌ک: «ب.ف».

ب- ده‌سته‌یه‌کی دی که به‌ فرمان و ووشه‌ی تریشه‌وه ده‌لکێن و به‌زۆری
دوو حاڵه‌ت یا دوو رۆل ده‌گێڕێ.

۱- حاڵه‌تی به‌رکاری «مفعول»

۲- حاڵه‌تی نێزافه.

نهم جۆره راناوانه بریتین له:

«م.ت.ش.مان. تان. شان».

تہیہ:

- ۱- نم جڑہ راناوہ لکاوانہ ناتوانن رڑلی بکری رستہ بیئخ.
۲- نگہر نمو ناوہی بڑ راناوی لکاو نیزافہ دہکری، بہ پیتی «ہ»
کوٹابی ہاتین، دہی «ٹلفٹیک» بخرتہ کوٹابی ناوہکموہ و نمجا بڑ
راناوہک نیزافہ بکری. وک: «ب.ف».

راناوی نیشارت:

راناویک کہ نیشارت و ناماڑہ بگہیہنی و دوو پتیکھاتی ہدیہ:
وک: «ب.ف».

- ۱- این: بڑ نیشارتی نزدیک بہکار دی. ۲- آن: بڑ نیشارتی دور
بہکار دی. وک: «ب.ف».

تہیہ:

- ۱- لہ کوکڑدہی «این و آن» دا نگہر مہرجہعی راناوہک «ناقل ہی»
دہکری بہ «اینان، آنان» و نگہر «ناقل» ہی دہکری بہ «اینہا و انہا»

- ۲- «ایسن و آن» ہرگ ٹی لہگل ناوڈا بہکار بیتن دہن بہ «ناوی
نیشارت» و ہرکاتی جی ناو بگرنہوہ راناوی نیشارتیان ہی دہلتن.
وک: «ب.ف».

- ۳- ہرکاتی پیتی «ہا» ی نیزافہ بخرتہ پیش «این، آن» پیتی «دال»
دہکویتہ نیتوانیان وک: «ب.ف».

۴- «ہمین و همان» ش بہشیکن لہ راناوی نیشارت.

- ۵- لہ ہندی ووشدا لہبری «این»، «م» بہکار دین کہ لہ کوٹا باو بوہ
و وکو ناوی نیشارت بہکار ہاتوہ، بہلام نیستا بہکار ناہنری.
وک: «ب.ف».

راناوی ہاوبہش:

نہویہ کہ لہ نیتوان یکم و دووم و ستیم کہسی تاک و کوڈا ہاوبہش
ہی و ہمیشہ بہشیوہی تاک بہکار دیت و برتہ لہ: «خود، خویش،
خوشتن». وک: «ب.ف».

ناو

ناو، ووشہکہ کہ بڑ ناوانی مرؤف یا گیانلہبہر یا شتیک بہکار دیت.
وک: «ب.ف».

ناویش، چهند جوړتکی جیاوازی ههیه:

۱- ناوی گشتی: نهوږیه که بڼه لکانی هاوره گه زیاشتی هوجوړ به کار دیت و له بهر نه مه ناوی ره گه زیشی پښ ده گوتی. وهک: «ب.ف».

۲- ناوی تاییه تی: نهوږیه که بڼه ناوی که س یا گیانله بهر یا شتیکی دیاریکراو تاییه ت به کار دیت و ناوی عه له میشی پښ ده لیتن. وهک: «ب.ف».

۳- ناوی زات: نهوږیه که بونی به بونی شتیکی دی یوه به ند نه پښ. وهک: «ب.ف».

۴- ناوی معنوی: نهوږیه که بونی به بونی شتیکی دی یوه به سترابی. وهک: «ب.ف».

۵- ناوی ساده: نهوږیه که له یهک ووشه ی واناډاری سه ریخو پتیک هاتې. وهک: «ب.ف».

۶- ناوی لټکدرو: نهوږیه که له ووشه یهک زیاتر پتیک هاتې. وهک: «ب.ف».

۷- ناوی ناسراو: ووشه یه که له لای گوهدار ته واناو ناشکرا و ناسراو پښ. وهک: «ب.ف».

تپېنې:

ناوی تاییه ت. نهو ناوانه ی به «این و آن» ته واناو ده کرتن، مه رجه عی راناوی که سی. بانگ کراو.. هه موو ناوی ناسراو. زوړیه ی نهو ناوانه ی که نیشانه ی نه شونا سیان پتیه نه پښ، به ناوی ناسراو دینه ژماردن.

۸- ناوی نه ناسراو: نهوږیه که لای گوهدار «مخاطب» دیارو ناسراو نه پښ. نهو ناوه چهند نیشانه یه کی هه یه، وهک: «یک و یکی» له سه رته ی ووشه وهو «ی» له کوتایی ووشه وه. وهک: «ب.ف».

۹- ناوی به چوک کراوه:

نهوږیه که ده لالت له به چوکی بکات و چهند نیشانه یه کی هه یه که بریتین له: «ب.ف».

شایانی باسه که پیستی «ک» بڼه سښ مه به ست به کار دیت. وهک: «ب.ف».

۱۰- ناوی تاک: نهوږیه که بڼه یهک مروژ یا یهک گیانله بهر یا یهک شت به کار بیت. وهک: «ب.ف».

به لام نهمر ناویک ده لالت له یک مروژ یا گیانله بدر یا شت بکات
پیتی ده گوتری کۆ.

۱۱- ناوی کۆ: نهویه که له رواله تدا تاک و له واتادا کۆتی.
وهک: «ب.ف».

۱۲- ناوی چاوگ: ووشه یه که بهی نیشانهی «تن و دن» ی چاوگ،
مانای چاوگ بگه یه نئ. ده بی ناگات له و خاله بی که ناوی چاوگ قیاسی
نیه و ناتوانی له هه موو چاوگه که کان، ناوی چاوگ دروست بکه ی.
ناوی چاوگ چهند نیشانه یه کی هه یه که دیارترینان بریتین له:

۱- ش. وهک: «ب.ف».

۲- ی. وهک: «ب.ف».

۳- ه. وهک: «ب.ف».

۴- ار. وهک: «ب.ف».

۱۳- ناوی نامیر: نهویه که ده لالت له نامیری کار بکات. ناوی نامیر
و چۆنیه تی دروستکردنی له زمانی فارسی دا ده ستوری تایبه تی نیه.
وهک: «ب.ف».

ناوی نامیر، سن جۆره:

۱- جامد: نهویه که له رهگی فرمانه وه وهر نه گیرایی. وهک: «ب.ف».

۲- مشتق: نهویه که له رهگی فرمانه وه وهر گیرایی. وهک: «ب.ف».

۳- لیکدراو: ناوی گشتی + رهگی مضارع = ناوی نامیری لیکدراو.
وهک: «ب.ف».

ده ستوری کۆکردنه وهی ناو

له زمانی فارسی دا دوو جۆره نیشانه ی کۆ هه یه «آن، ها».

۱- گیانداران به «ان» کۆ ده کرتنه وه. وهک: «ب.ف».

۲- بی گیانان به «ها» کۆ ده کرتنه وه. وهک: «ب.ف».

۳- هه ندی نه ندای له شیش هه ندی جار به «ان» کۆ ده کرتنه وه.
وهک: «ب.ف».

۴- ووشه یه که به «ا» یان «و» کۆتایی بیت، له حاله تی به
کۆکردنیا دا به «ان» پیتی «ی» ده خرته پتش نیشانه ی کۆیه که.
وهک: «ب.ف».

هه ندی ووشه هه ن له م ده ستوره به ده رن. وهک: «ب.ف».

۵- آ: هندی ناوه‌لناو ناوی گیانداران که به «ه» ی ندرکاو کوتاییان دیت، نه‌گهر بماندوی به «ان» بیانکه‌ین به کوت، «ه» که ده‌گوری به «گ» و نه‌وجا «ان» ی بز زیاد ده‌کین. وهک: «ب.ف.»
 ب: نه‌و وشانه‌ی که کوتاییه‌که‌یان «ه» ی ندرکاو، هدر گاشی به «ها» بکرتین به کوت، ده‌بی «ه» ندرکاو که‌ش بیتته نووسین. وهک: «ب.ف.»



ناوه‌لناو به‌شه‌گانی

ناوه‌لناو: ووشه‌یه‌که وه‌سفی ناویک بکات و چۆنیه‌تی حالتی ناوه‌که نیشان بدات. وهک: «ب.ف.»

که ناوه‌لناویک ده‌درتته پال ناویک، ناوه‌که، وه‌سف کراوی بی ده‌لتین. وهک: «ب.ف.»

هندی ناوه‌لناو له‌گهل ناودا هاوبه‌شه، واته هندی جار وهک ناو هندی جار وهک ناوه‌لناو به‌کار ده‌بری. وهک: «ب.ف.»

تبینی:

۱- به‌شیه‌یه‌کی گشتی ناوه‌لناو له‌ دوا‌ی ناوی وه‌سف کراوه‌وه دیت. وهک: «ب.ف.» به‌لام هندی جار ناوه‌لناو له‌ پیش وه‌سف کراوه‌وه‌ش دیت. وهک: «ب.ف.»

۲- ناوه‌لناو له‌روی تاک و کۆوه، وه‌کو وه‌سف کراوه‌که، نابین. وهک: «ب.ف.»

۳- نه‌گهر وه‌سف کراویک چهند ناوه‌لناویکی به‌ دوا‌دا بی، له‌م حالت‌ده‌دا به‌ زۆری له‌ شیه‌یه‌ی نیزافه‌دا داده‌ریژی و یا ده‌بی نیشان‌ه‌ی «-» ژیر بخریته کوتایی هدر ناوه‌لناویک یا ده‌بی به‌ یارمه‌تی نامرازی په‌یوه‌ندی «و» ناوه‌لناوه‌کان به‌ دوی یه‌ک دابین. وهک: «ب.ف.»

۴- به‌ شیه‌یه‌کی گشتی «ژیر» ده‌که‌ویته نیوان ناوه‌لناو ناوی وه‌سف کراوه‌وه. وهک: «ب.ف.»

به‌لام نه‌گهر وه‌سف کراو به‌ پیستی «ا» یا «و» کوتایی بی، نه‌وا له‌م حالت‌ده‌دا «ی» ده‌خریته کوتایی وه‌سف کراوه‌که، نه‌وجا ناوه‌لناوه‌که دیت. وهک: «ب.ف.»

۵- له‌وه‌یه هندی جار فرمانی کۆمه‌ک بکه‌ویته نیوان ناوه‌لناو ناوی وه‌سف کراوه‌وه. وهک: «ب.ف.»

۶- هندی جار «ی» نامرازی نه شوناس، له گډل ناوه لنوو وه سف کراودا دیت و نم «ی» به هندی جار له دواي ناوه لناوه که وه دی و هندی جار له دواي ناوه ترواو کراوه که وه «موصوف» دیت. وهک: «ب.ف.»
ناوه لناوه دهن به چمند به شیکه وه که
باورینان بریتین له:

۱- **ناوه لناوی ساده:** نه وه به شتویه که به شتویه کی مولهق حاله تی ناوه ترواو کراوه که «موصوف» خوی دهرده خات. وهک: «ب.ف.»

۲- **ناوه لناوی جامد:** نه وه به که له رهگی فرمانه وه وهرنگیرایی. وهک: «ب.ف.»

۳- **ناوه لناوی مشتق:** نه وه به که له رهگی فرمانه وه وهرنگیرایی. وهک: «ب.ف.»

۴- **ناوه لناوی بکمر:** نه وه به که ده لاله له نه لجام دهری کار ده کا و نیشانه کانی بریتی به له:

آ- نده: ریشهی رانه بوردو + نده = ناوه لناوی بکمر.

ب- ان: ریشهی رانه بوردو + ان = ناوه لناوی بکمر.

ج- ا: ریشهی رانه بوردو + ا = ناوه لناوی بکمر.

د- ار: ریشهی رانه بوردو + ار = ناوه لناوی بکمر.

ریشهی رابوردو + ار = ناوه لناوی بکمر.

ه- گار: ریشهی رانه بوردو + گار = ناوه لناوی بکمر.

ریشهی رابوردو + گار = ناوه لناوی بکمر.

و- کار: هندی ناو + کار = ناوه لناوی بکمر.

ز- گر: هندی ناو + گر = ناوه لناوی بکمر. وهک: «ب.ف.»

تبینی:

۱- هندی پاشگر هه ناوه لناوی بکمر دروست ده کهن. وهک: «ب.ف.»

۲- کاتی ناو یا ناوه لناوی کی دی له سه ره تاي نو ناوه لناوه بکمرانه وه که به «نده» دروست بوون، بیت، نیشانه ی «نده» که لا دهری. وهک: «ب.ف.»

هله به له هندی ووشه دا نم گوزانه روو نادات وهک: «ب.ف.»

۳- زوی به ناوه لناوه بکمره کان موشته قن، واته له رهگی رانه بوردو یان رهگی فرمانی رابوردو پاشگر دروست دهن.

۵- ناوه‌لناوی کراو:

ده‌لاله‌ت له که‌ستیک یا ن شتیک ده‌کات که کارتیکی به‌سه‌رده‌هتیرایی و نیشان‌ه‌که‌ی بریتی به له «ه». وه‌ک: «ب.ف».

هه‌ندئ جاربش ووشی «شده»‌ی بز زیاد ده‌کری. وه‌ک: «ب.ف».

چۆنتی دروستکردنی:

ره‌گی رابوردوی تپه‌پ +ه= ناوه‌لناوی کراو.

ره‌گی رابوردوی هه‌ندئ فرمانی تپه‌پ +ار= ناوه‌لناوی کراو. وه‌ک: «ب.ف».

تپینی:

۱- ناوه‌لناوی کراو له فرمانی تپه‌پ دروست ده‌کرتن. نه‌گه‌ر له فرمانی تپه‌په‌روه دروست بکرتن، واتای ناوه‌لناوی بکه‌ر ده‌گه‌یه‌نن. وه‌ک: «ب.ف».

۲- له ناوه‌لناوی کراوی لیک‌دراودا هه‌ندئ جار «ه» ده‌که‌وئ. وه‌ک: «ب.ف».

۶- ناوه‌لناوی نسبی:

هه‌ر ناوه‌لناویک، ناوه‌ ته‌واو‌کراوه‌که‌ی «موصوف» خۆی بداته پال شوئتی، یا که‌ستیک یا شتیک، ناوه‌لناوی نسبی پت ده‌لتن. نیشان‌ه‌کانی ناوه‌لناوی نسبی بریتین له: «ب.ف».

۷- ناوه‌لناوی به‌راورد:

۱- ناوه‌لناوی بالاتر: نه‌وه‌یه که بالاتری مه‌وسوفیک به‌سه‌ر مه‌وسوفه‌ هاو‌جۆره‌کانی خۆی دا، نیشان ده‌دات و نیشان‌ه‌که‌ی «تر» ه. «ب.ف»

ب- ناوه‌لناوی بالاترین: نه‌وه‌یه که بالاتری مه‌وسوفیک به‌سه‌ر سه‌ره‌به‌ری مه‌وسوفه‌ هاو‌جۆره‌کانی خۆی دا نیشان ده‌دات و نیشان‌ه‌که‌شی «ترین» ه. وه‌ک: «ب.ف».

ناوه‌لفرمان و به‌شه‌کانی

ناوه‌لفرمان ووشه‌یه‌که، چۆنتی و کات و شوئتی رودانی فرمانیتیک. یا ناوه‌لناویک یا هه‌ر ووشه‌یه‌کی دی ده‌رده‌پئ، ناوه‌لفرمان چه‌ند جۆرتیکی هه‌س که گرنگ‌ترینان بریتین له:

۱- ناوه‌لفرمانی کات: نه‌وه‌یه که کاتی رودانی فرمانی بگه‌یه‌نت.

- وهك: «ب.ف».
- ۲- ناوه‌لفرمانی شوتین: نه‌وه‌یه كه شوتینی رودانی فرمان ده‌ریخات.
وهك: «ب.ف».
- ۳- ناوه‌لفرمانی نه‌ندازه: نه‌وه‌یه كه نه‌ندازه‌ی فرمان بگه‌یه‌نی.
وهك: «ب.ف».
- ۴- ناوه‌لفرمانی نه‌فی: نه‌وه‌یه كه نه‌فی بگه‌یه‌نی. وهك: «ب.ف».
- ۵- ناوه‌لفرمانی ته‌كید: نه‌وه‌یه كه فرمان دووپات بكاته‌وه.
وهك: «ب.ف» پروانه فارسییه‌كه.
- ۶- ناوه‌لفرمانی ته‌رتیب: نه‌وه‌یه كه ته‌رتیبی فرمان بگه‌یه‌نی.
وهك: «ب.ف».
- ۷- ناوه‌لفرمانی گومان: نه‌وه‌یه كه گومان و دوو دلی بگه‌یه‌نی.
وهك: «ب.ف».
- ۸- ناوه‌لفرمانی وهك یهك: نه‌وه‌یه كه وهك یه‌کی ده‌ریخات.
وهك: «ب.ف».
- ۹- ناوه‌لفرمانی پرس: نه‌وه‌یه كه ده‌ریاره‌ی رودانی فرمان پرسیار
بكات. وهك: «ب.ف».
- ۱۰- ناوه‌لفرمانی استثنا: وهك: «ب.ف».
- ۱۱- ناوه‌لفرمانی خوزیا و حمز: نه‌وه‌یه كه خوزیای به نه‌نجام گه‌یشتنی
فرمان ده‌ریبری. وهك: «ب.ف».
- ۱۲- ناوه‌لفرمانی چونی: نه‌وه‌یه كه حالته‌ی فرمان یا به‌ركار له‌كاتی
رودانی فرمانه‌كه‌دا بگه‌یه‌نی. وهك: «ب.ف».
- ۱۳- ناوه‌لفرمانی سوتند: هر سوتندیک ده‌گرتته‌وه. وهك: «ب.ف».
- ۱۴- ناوه‌لفرمانی مهرج، وهك: «ب.ف».
- تییینی:**
- ۱- نه‌گه‌ر پاشگری «انه» بخرتته پاش ناو یا ناوه‌لناوه‌وه به‌زوری ده‌بی
به ناوه‌لفرمانی چونی. وهك: «ب.ف».
- ۲- هندی ناوه‌لفرمان هه‌ن، ده‌گرتت له‌چه‌مك و مانای رسته‌وه په‌ی پین
بری. وهك: «ب.ف».
- ۱۵- ناوه‌لفرمانی شادی و داخ: نه‌وه‌یه كه شادی یا داخی قسه‌كه‌ر
ده‌ریاره‌ی بابه‌تی رسته و به نه‌نجام گه‌یشتنی فرمان نیشان ده‌دات.
وهك: «ب.ف».

۱۶- ناوه لفرمانی دووباره: نه‌ویه که دووباره بوونه‌وی کارتیک یا حاله‌تیک نشان دهدات. وهک: «ب.ف».



پیشگر و پاشگر

پیشگر و پاشگر، پیت و ووشه‌گه لیکن که له‌پیش یا پاش هندی ووشه‌وه دین و مانای نوی دروست ده‌کن.

۱- پیشگره‌کان: پیت و ووشه‌گه‌لیکن که به پیش ووشه‌ی دی‌یه‌وه ده‌لکین و مانای تازه به ده‌سته‌وه دهدن، نیستا دینه سر هندی له پیشگره باوه‌کان. «ب.ف».

۲- پاشگره‌کان: نو پیت و ووشانمن که به‌دوای ووشه‌ی دی‌یه‌وه ده‌لکین و مانای تازه به ده‌سته‌وه دهدن. نه‌میش هندی له پاشگره باوه‌کانه: «ب.ف».

۳- ناوگر: باوترین ناوگر «الف» که ده‌که‌وخته نیوان دووبه‌شی ووشه‌وه. وهک: «ب.ف».



دنگه‌کان

نه‌و ووشانمن که حاله‌تی ده‌رونی قسه‌که‌ر ده‌رده‌پرن و چونکه چه‌مکی رسته‌ش ده‌گرنه خو، نیسجه رسته‌شیان پی دلین. دنگه‌کان زور و جوراوجورن و باوترینیان بریتین له:

۱- له‌مه‌ی نه‌فسوس نازار، وهک: «ب.ف».

۲- له‌مه‌ی ناگادارکردنه‌وه، وهک: «ب.ف».

۳- له‌مه‌ی بانگکردن، وهک: «ب.ف».

۴- له‌مه‌ی سرسورمان، وهک: «ب.ف».

۵- له‌مه‌ی ستایش و ناهه‌رین، وهک: «ب.ف».

۶- له‌مه‌ی خوژی و هیقی، وهک: «ب.ف».



پیته‌کان

پیت، هندی ووشمن که به زوری له ووشه‌ی دی کورت‌ترن و چ مانایه‌کی سهره‌خویان نیه، پیت زورن که باوترینیان بریتین له:

۱- پیتی په‌یوه‌ند: نه‌ویه که دوو ووشه یا دوو رسته پتکه‌وه گری دهدا. پیتی په‌یوه‌ند دوو جوره:

۱- ساده. وهک: «ب.ف».

ب- لیتکدراو. وهک: «ب.ف».

تیهینی: پیتی «اگر، گر، ار، تا» له گهل رستهی مهرجیدا به کار دههینری، بهلام له ریزی پیتی په یونده داده نرین.



۲- پیتی لیتکدر «نیزافه»

ووشه به که که له پیش ناو، یا راناو یا دهسته ولزه به که وه دی و دهیکا به ته و او که ری «متمم» فرمان و له رووی بونیاده وه دوو جوړه:

۱- پیتی سادهی نیزافه. وهک: «ب.ف».

تیهینی: هر یه کیک له م پیتانه بژ مه به مستیکی تایه تی به کار دی و هندیکیان مانای جوړاو جوړیان هه یه. وهک: «ب.ف».

ب- پیتی لیتکدراوی نیزافه: وهک: «ب.ف».

تیهینی:

۱- تا - نه گهر ده لالت له کژتایی کت یا شرتین بکات، پیتی نیزافه یه، نه گهر دوو ووشه پتیکه وه گری بدات پیتی په یونده. وهک: «ب.ف».

۲- را: نه گهر مانای «از، به، برای» بگه یه نن، پیتی نیزافه یه. وهک: «ب.ف».

۳- چۆن: نه گهر مانای «وهک» بگه یه نن، پیتی نیزافه یه. وهک: «ب.ف».

بهلام نه گهر مانای پتیکه وه گری دانی دوو ووشه بگه یه نن، نه و پیتی په یونده. وهک: «ب.ف».

۳- پیتی نیشانه:

نه و به که بژ ده ست نیشان کردنی پایه ی ووشه له نیو پتیکه اتی رسته دا به کار دههینری. وهک: «ب.ف».

را: نه گهر له گهل بهرکاری رسته دا بن، نیشانه ی بهرکاره. وهک: «ب.ف».

تیهینی:

۱- هندی جار بهرکار له گهل «را» دا دیت. وهک: «ب.ف».

۲- هندی جار بهرکار به بن نیشانه دی. وهک: «ب.ف».

۳- هندی جار بهرکار له گهل «ی» دیت. وهک: «ب.ف».

۲- ووشه‌ی «چند، چندان، چندی و چندین» ژماره‌ی نادیار نیشان ده‌دهن. وهک: «ب.ف».

✱

۲- ژماره‌ی تهرتیبی «ووشلی»

نوه‌یه که تهرتیبی ژمیردراو پیشان بدات. وهک: «ب.ف».

تتیبینی: ژماره‌ی تهرتیبی، هر ژماره‌ی بنجی‌یه که دوا پیستی بۆری

«_____» خراوه‌ته سه‌رو دوا‌ی نه‌وه پیستی «م» ی بۆ زیاد کراوه.

وهک: «ب.ف».

* ژماره‌ی تهرتیبی هم له دوا‌ی ژمیردراوه‌وه و هم له دوا‌ی ژمیردراوه‌وه دیت. وهک: «ب.ف».

* له کۆتایی ژماره‌ی «سی» یه‌وه ووشه‌ی «ام» به‌کار ده‌هینری.

وهک: «ب.ف».

۳- ژماره‌ی که‌سی: نه‌وه‌یه که به‌شیک له‌ژماره‌ی ته‌واو پیشان بدات.

وهک: «ب.ف».

نه‌مرۆ ژماره‌ی که‌سیر له شتیوه‌ی ژماره‌ی تهرتیبی شدا به‌کار ده‌هین.

وهک: «ب.ف».

۴- ژماره‌ی ته‌وزیعی: نه‌وه‌یه که ژمیردراوه‌که‌ی خۆی بکات به به‌شی

یه‌کسانه‌وه وهک: «ب.ف».

هه‌ندێ جار پاشگری «گان» ده‌خړته سه‌ر ژماره‌ی «بنجی» و ده‌بی به

ژماره‌ی ته‌وزیعی. وهک: «ب.ف».

تتیبینی:

۱- هه‌ندێ جار ووشه «اند» به‌رچاو ده‌که‌وی، نه‌م ووشه‌یه به مانای له

(۹-۳) به‌کار هاتوه. وهک: «ب.ف».

۲- هه‌رگاتی دوو ژماره یا چه‌ند ژماره‌یه‌ک ده‌باره‌ی دوو دلی و

را‌یایی به‌کار بیت، هه‌میشه ژماره به‌چوکه‌که پیش ده‌خړی. وهک:

«ب.ف».

۳- بۆ پیشان دانی ژمیردراو جیا‌کردنه‌ویان، هه‌ندێ زاراوه‌ی تایبه‌تی

له به‌کاره‌یناندا جی گیره‌بون که نه‌مه هه‌ندێ نمونه‌ی نه‌و زاراوانه‌ن:

* بۆ مرۆف: تن، نفر، به‌کار دیت. وهک: «ب.ف».

* بۆ چواره‌ی «راس و سه‌ر» به‌کار دیت. وهک: «ب.ف».

- * بز شمشیر و کتید و تهننگ «قبضه» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز تۆپ و تانک «عراده» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز کهشتی و فروزه. «فروند» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز نهنگوستیله و بیر «حلقه» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز دهست کیش و گۆزه وی «زوج، جفت» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز نوتومبیل و عاره بانه و تله فون، سه عات و شتی نوتوماتیکی «دسگه» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز ناپارتمان و تهلار و خانوبه ره «باب» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز دۆشهک و لیفه و فهرش «تخته» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز کتیب «جلد» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز زوی «قطعه» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز قوماش «قواره» به کار دیت. وهک: «ب.ف».
- * بز کردنه وه «با» وهک «ب.ف».
- * لی دهره تیان «منها». وهک: «ب.ف».
- * لی دهره تیان «از». وهک: «ب.ف».
- * که رت «تا». وهک: «ب.ف».
- * دابهش کردن «تقسیم بر». وهک: «ب.ف».

ماخذ

کتابها و مجله هایی که در نوشتن این اثر از آنها استفاده شده است:

- ۱- عمید، حسن. فرهنگ عمید. تهران ۱۳۶۲
- ۲- مشکور، دکتر محمد جواد. تهران ۱۳۴۶ دستورنامه
- ۳- برناک، علی. دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب ۱۳۴۶
- ۴- الزهتابی، د. محمد تقی «قواعد اللغة الفارسیة، النجف الاشرف، محفوظ. د. حسین علی و ادابها. ۱۹۷۳
- ۵- عابر پیاده، مجموعه داستان. ترجمه سلیمان محسن. تهران ۱۳۶۸.
- ۶- کیهان بچه ها. سال سی و ششم. دوره جدید، شماره ۶۳۳
- ۷- دستور زبان فارسی، ۵۰ مثال تجزیه و ترکیب. مولوی، عباسعلی.

چاپ پانزدهم ۱۳۷۰ چاپخانه اتحاد.

۸- دراسات فى اللغة و الشعر و النشر الفارسى، الجزء الاول. ابو

معلى د. محمد وصفى. مطبعة جامعة البصرة ۱۹۸۷

۹- برگزیده نظم و نثر فارسی. بکوشش: موتابیجی. د. امین. دانشکده

ادبیات بغداد. ۱۹۷۱م. مطبعة النعمان. النجف الاشرف.

۱۰- تیغوس و چند داستان دیگر. چخوف، آنتوان. ترجمه: ع - اشرافی

چاپ سوم، تهران ۱۳۵۵.

۱۱- دستور زبان فارسی. چاپ سیزدهم ۱۳۷۲، انتشارات توس،

چاپخانه حیدری، خانلری. د. پرویز ناتل.

۱۲- فارسی و دستور. سال سوم، دوره راهنمایی تحصیلی ۱۳۷۰

۱۳- فارسی و دستور سال دوم دوره، راهنمایی تحصیلی ۱۳۷۲

۱۴- قصه‌های بهرنگ. بهرنگی صمد....

۱۵- داستانهای برای بچه‌ها. تولستوی، لئو. ترجمه: س. صارمی.

چاپ اول ۱۳۶۸ تهران.

۱۶- دستور زبان فارسی. ۱۳۶۴ شهبازی. د. علی

۱۷- فارسی و دستور. سال اول دوره راهنمایی تحصیلی

۱۸- دستور زبان فارسی، پنج استاد «عبدالعظیم قریب، ملک

الشعراء بهار، بدیع الزمان فروزانفر، جلال همائی، رشید یاسمی، چاپ

اول ۱۳۷۱، چاپخانه: حیدر علی».

۱۹- نگارش و دستور زبان فارسی. سال دوم. آموزش متوسطه

عمومی. ادبیات و علوم انسانی. مؤلف: گرد فرامرزی د. علی سلطانی.

۲۰- دستور و فدره‌نگی زمانی کوردی - عدره‌بی، فارسی. سجادی،

علاالدین. چاپخانه‌ی معارف- بغداد ۱۹۶۲.

حەمە کەریم عارف

* کەرکوکییە و لە ساڵی ١٩٥١ دا لە دایک بوو.
* لە ساڵی ١٩٧٥ دا کۆلیژی نەدەبیاتی بەغدای تەواو کردووە.
* لە ساڵی ١٩٧٧ وە بە بەردەوامی نووسین و بەرھەمی نەدەبی
بلاو دەکاتەوە.

* نۆ ساڵی ھەرزەتی لای، بێ وابە ستەگی حیزبی، لە
پێشمەرگایەتیدا بێسەر بەردوووە، وەک بەشداریەکی مەیدانی و،
وێژدانی لە خەباتی پەروای نەتەوای کورد دا، شانازی پێتو دەکات و
مەنت بێسەر کەسدا ناکات، چونکە باوەڕی وایە کە پۆلە میللەتی
مەزلوم مەحکومە بە پێشمەرگایەتی.

* جگە لە ناوی خۆی، بە تایبەتی لە گۆڤاری گزنگی نووسەرائی
کەرکوک، نووسەری کوردستان، کەلتور، رۆژنامەی ئالای ئازادی تا
ژمارە ٢٢٢ بە ناوی: گۆڤەند، زنار، سێهان، پاکژاد، محەمەدی حاجی،
سێروان عەلی، دیدار ھەمەوێندی، ھێژا، ح.ع بەرھەمی بلاو
کردۆتووە.

* لە ھەشتاکانەوێ تا ئێستا راستەوخۆ سەرپرەشتی و سەرۆکایەتی
لە کەرکوک یەکییتی نووسەرائی کوردی کردووە.

* زۆر بەرھەم و کتێبی چاپ و بلاو کردۆتووە، لێ زۆریە ھەر
زۆریان بە نوسخەی ھێندە کەم بلاو بوونەتووە، لە نرخێ نەبوودان..
تەنیا ئەوەندە یە لە فەوتان رزگار بوون و ھێچی دی، ھەندیک لە
وانە:

- ١- تیرۆز، کۆ چیرۆک.
- ٢- کۆچی سوور، چیرۆک.
- ٣- بەیداخ، چیرۆک.
- ٤- داوێ کۆچەریان، کۆ چیرۆک.
- ٥- لەخۆ پێگانه بوون، کۆ چیرۆک.
- ٦- کوچ سرخ، کۆ چیرۆک بە فارسی.

وهرگيران:

- ۷- نينا، رۆمانى سابت رحمان.
- ۸- نامۆ، رۆمانى ئەلبېر كامۆ.
- ۹- رېيەر، رۆمانى مەھلى حستېن.
- ۱۰- شكست، رۆمانى ئەلكساندەر فەيداف.
- ۱۱- هاومالەكان، رۆمانى ئەحمەد مەحمودى «بەرگى ۱».
- ۱۲- بېتنامنامەكان، رۆمانى عەزىز نەسېن.
- ۱۳- قورىانى، رۆمانى ھېرېب مېدو.
- ۱۴- دوورە وولات، رۆمانى ع. قاسمۆف.
- ۱۵- ئازادى يا مەرگ، رۆمانى كازانتراكېس.
- ۱۶- هاومالەكان، ئەحمەد مەحمود «بەرگى ۲».
- ۱۷- چىرۆكەكانى سەمەدى بېھرەنگى، بەرگى يەكەم.
- ۱۸- چىرۆكەكانى سەمەدى بېھرەنگى، بەرگى دوووم.
- ۱۹- ئامانچى ئەدەبىيات، م. گۆزكى.
- ۲۰- دلېرى خۆ راگرتن، ياداشتنامەى ئەشرەفى دەرھقانى.
- ۲۱- مەسەلى كورد لە عېراقدا، عەزىز شەرىف.
- ۲۲- مېژوى رەگ و رەچەلەكى كورد، نېحسان نورى پاشا.
- ۲۳- خەباتى چەكدارى ھەم تاكتىكە ھەم سىتراتېژ، مەسعود ئەحمەد زادە.
- ۲۴- كورد، گەلى لەخستە براوى غەدر لى كراو، د. گوينتەر دېشنەر.
- ۲۵- ئەمەھابادى خورتاويەوہ بۆكەنارتىن ئاراس. نەجەف قولى پىسيان.
- ۲۶- گوزارشتى موسىقا، د. فواد زەكەريا.
- ۲۷- دەريارى شىئەرو شاعىر، رەزا بەراھەنى.
- ۲۸- ئىنىست ئان گوگ، شانۆنامە، پاول ئايزلەر.
- ۲۹- بەدووعا شاعىرەكان، شانۆنامە، جەلېل ئەلقەيسى.
- ۳۰- جۈلەكەكەدى مالتە، شانۆنامە، مالرو.
- ۳۱- داد پەرورەران، شانۆنامە، ئەلبېر كامۆ.

- ۳۲- بهد حالی بوون، شانۆنامه. نهلبیر کامۆ.
- ۳۳- چاو بهچاو، شانۆنامه، گهوههر موراډ «غولام حوسین ساعدی».
- ۳۴- ریچاردی سیتیهم، شانۆنامه. شکسپیر.
- ۳۵- گهمهی پاشا و وهزیر، شانۆنامه، عبداللانهلبوصیری و لههشتاکانهوه لای کاک مهحمود زامداره».
- ۳۶- کورد له نه نسلکو پیدیای نیسلام دا.
- ۳۷- هونهر و ژبانی کوومه لایه تی. پللیخانوف.
- ۳۸- پتیکهاتهی بهدنه و چاره نووسی نافرته. نیفلین ریید.
- ۳۹- لیکدانه ویهک له مهر نامۆی نهلبیر کامۆ.
- ۴۰- منداله دارینه، چیرۆکی درۆزه بو مندالان.
- ۴۱- فاشیزم چی یه، کو چیرۆک بو مندالان، یه لمار گونهی.
- ۴۲- شوانه بهچکۆله که، چیرۆکی درۆزی چینی یه بومندالان.
- ۴۳- دوژمنان، دوو کو چیرۆکی چیخوف.
- ۴۴- نهفسانه تین گریکی و رۆمانی.
- ۴۵- ههلبێژاردی چیرۆکی فارسی (۱) کو چیرۆک: لاله، گیتراو، جن پین، کورته میترووکی ژووره کهم، کتێب.
- ۴۶- چوار چیرۆک و ههلسهنگاندنیان: کامۆ، موباسان، پیراندیللو، چیخوف.
- ۴۷- چۆنییهتی لێرهوونی زمانی فارسی، ههمه کهریم عارف.
- ۴۸- فهرهنگی فارسی کوردی پیتی (۱-۹)، ههمه کهریم عارف.
- ۴۹- نویسنیت پهرامنده «کوومه له نویسنیتکی ههمه جۆره»، ههمه کهریم عارف.
- ۵۰- چه ندين چیرۆکی بیتگانه.
- ۵۱- چرنیشفسکی، فهیلەسوف و زانای گه وهری میلله تی روس.
- ۵۲- چایکوفسکی، ژبان و بهره می.
- ۵۳- صادقی هیدایت، ژبان و بهره می.
- ۵۴- خافروغ له شیر دهویتی، ژبان و بهره می.
- ۵۵- ریتازه هونهر به کانی جیهان.

- ۵۶- نه دگارنالن پز، ژيان و بهرهممی.
 ۵۷- يه تماز گونمی هونه رمنندی شوشگير، ژيان و بهرهممی.
 ۵۸- نه هلی دوزهخ، جاک له نندن، ژيانی بهرهممی.
 ۵۹- رياليزم و دوه رياليزم له ننده بياتدا.
 ۶۰- کومه ليک نه فسانه ی جيهانی.

* له راپه رينه وه تا نه وو چالاكانه به شداری بزاځی نندهی و روشنبیری كوردی ده كات و بهرهممی هممه جقزی نووسراو و وه رگيردراو بلاوده كاتوه، به تاييه تی له رڅڼامه و گوڅاری: براهه تی، خه بات، ريگای كوردستان، پهيان، دهنگی ميلله ت، رامان، گولان، كاروان، مه تين، گازي، پهيڅ، سه نتمری براهه تی، رڅڼامه ی يه كېوون.

* نه و بهرهممانه و زوری ديکه ی ناماده ن بڅ چاپ و هدرکس وگروپ و لايه نيک ته صاحی بلاو كړنده و هی همن، ناماده یه به خورا یی پيشكه شيان بكات...